بسم الله الرحمن الرحیم

درس جلسه ی گذشته ی ما یک مقدمه ی مفصلی داشتیم که آن را با هم مرور کردیم تا رسیدیم به نقشه ی کلی بحث. نقشه ی راه را در این چارچوبی که ملاحظه می کنید، یک نگاه اجمالی کردیم. گفتیم که مقدمه ی بحث این است که چرا باید عزاداری کنیم، چرا عزاداری و نه شادی و چرا دائمی. اما محور اصلی بحث ما این است که اصلاً چرا اباعبدالله الحسین (علیه السلام) شهید شدند و حالا ما بعد از شهادت این بزرگوار برای ایشان عزاداری کنیم آن هم به صورت دائمی. این که عرض می کنم چرا شهید شدند، پاسخش مشخص است. دلیل شهادت حضرت این است که قیامی کردند که آن قیام منجر به شهادت شد. سوالی که مطرح می شود این است که اولاً چه وضعی پیش آمد که قیام ضرورت پیدا کرد، ثانیاً ماهیت این قیام بر حسب علل داخلی و علل خارجی چگونه است، بعد این علل خارجی در مقابل یک قیام آگاهانه تحلیل می شوند یا در مقابل یک قیام انفجاری و غیرآگاهانه. الآن ما می خواهیم برویم سراغ این که حضرت قیام کردند چه وضعی پیش آمد که قیام ضرورت یافت. هفته ی گذشته چرا باید عزاداری کنیم را بحث کردیم، الآن می خواهیم وارد بشویم: اولاً چه وضعی پیش آمد که قیام ضرورت یافت، بعد وارد ماهیت قیام بشویم، حالا ان شاءالله امروز بر حسب علل داخلی حداقل این را تبیین بکنیم و به آن بپردازیم.

بحث از اینجا آغاز می شود که چه وضعی پیش آمد که قیام ضرورت یافت؟ جامعه ی اسلامی به چه سمت و سویی حرکت کرد که لازم شد نوه ی پیامبر در فاصله ی پنجاه سال بعد از شهادت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم)، دقیقاً در پنجاه سالگی عمر جامعه اسلامی بعد از پیامبر، باید قیام بکند و این قیام چگونه قیامی است. قیامی که طی آن از هفتاد و دو نفر از بهترین یاران و بندگان خداوند به شهادت برسند، بعد خاندان بهترینِ بندگان خدا هم به اسارت بروند. در پاسخ به این سوال که چه وضعی پیش آمد که قیام ضرورت یافت، یک جمله باید بگوییم و آن هم این است که : انحراف جامعه ی اسلامی. جامعه ی اسلامی منحرف شد. سوال: این انحرافات جامعه ی اسلامی از چه زمانی آغاز شد؟ طبیعتاً از وقتی که پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلّم) سرش را گذاشت زمین و اتفاقات سقیفه روی داد. چرا سقیفه روی داد؟ چرا آن بلا سر غدیر آمد؟ آن باشد ان شاءالله برای کتاب پانزده گفتار اگر عمری باقی بود. اما اینجا ما می خواهیم انحراف را از یک بعد دیگری بررسی بکنیم. این که چرا در جامعه ی اسلامی انحراف رخ داد، که کمیت و کیفیت آن انحراف آن قدر زیاد بود که جز با خون اباعبدالله الحسین(علیه السلام) برطرف نمی شد. این که چرا انحراف رخ داد که این قیام ضرورت پیدا بکند، سوال دیگری هم در ذیل خودش ایجاد می کند. و آن این است: این قیام چه قدر توانست آن انحراف را درست کند؟ چه قدر توانست برطرف کند؟ چه قدر توانست جامعه اسلامی را اصلاح بکند؟ ما می توانیم بگوییم انحراف به وجود آمد و حضرت هم قیام کرد ولی این قیام توان اصلاح آن میزان انحراف را نداشت. پس حضرت موفق نشد. برای این که بدانیم چرا انحراف رخ داد، از سه منظر باید بحث کنیم. از جهت حاکمان و در طبقه ی حاکم چه اتفاقی رخ داد. بدنه ی نخبگانی جامعه دچار چه انحرافی شد، و مردم و عوام و اکثریت جامعه که خیلی هم موثرند در روی دادن اتفاقات، این ها دچار چه انحرافات و گرفتاری هایی شدند. پس در پاسخ به این سوال که چرا قیام شد: 1. انحراف رخ داد. چرا؟ 2. حالا این قیام با آن انحراف چه کرد؟ از حیث حاکمان چه اتفاقی رخ داد؟ اولین ریشه ی تحقق انحراف در جامعه ی اسلامی، اتفاقی بود که در موضع حاکمیت افتاد. چه اتفاقی؟ امویان به حکومت رسیدند. ما وقتی نگاه می کنیم به زمان حیات وجود نازنین پیامبر اکرم (صلوات الله علیه و آله) می بینیم که حضرت ابراز نگرانی می کنند و حتی خوابی می بینند. آن خواب هم به صورت آیه ای در قرآن ذکر می شود که: خواب دیدی که میمون ها از منبر تو بالا می روند و مردمی که روبروی منبر نشسته اند به قهقرا می روند. این رویایی که «اریناک» ما به تو نشان دادیم، این فتنه و شجرة الملعونه چه کسانی هستند؟ ذیل اش را که نگاه می کنیم، روایات متعددی می گوید این جریانی که در خواب پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) آن اتفاق را ایجاد می کند، همان جریان بنی امیه، جریان امویان است. این که حضرت بارها می گویند اگر بنی امیه تعدادشان به این رسید، این کار را بکنید. این طوری بشود این کار را می کنند. بر منبر من رفتند، آن ها را پایین بکشید. به حکومت رسیدن امویان. سوال: 1. چه شد که این ها به حکومت رسیدند؟ 2. چرا این ها این قدر با بنی هاشم دشمن بودند؟ نخبگان و مردم را نگه دارید، اول برویم سراغ امویان. این که این ها به حکومت رسیدند، اول علت موفقیت شان در رسیدن به حکومت چه بود؟ دوم چرا این قدر این ها با اسلامی که آن موقع در قالب پیامبری از بنی هاشم تبلیغ و ترویج می شد، دشمنی می کردند؟ دلیل این میزان مخالفت... فرض کنید بنی امیه آمدند سرکار. خب حکومتشان را بکنند. این مقدار مخالفت و دشمنی برای چیست؟ در پاسخ به این سوال که علت موفقیت بنی امیه در رسیدن به حکومت چه بود، دو محور را می شود مورد اشاره قرار داد: اول کار تشکیلاتی این ها. دوم اتفاقی که در مقابل مردم و رؤسا و نخبگان ایجاد کردند. همزمان خودشان یک کار تشکیلاتی انجام می دهندف در کنار این برای مردم و نخبگان هم برنامه دارند. چه کار کنیم که کار تشکیلاتی ما توسط مردم و نخبگان دچار خلل نشود. کار تشکیلاتی بنی امیه چه بود؟ مراحلش این است: این ها اول قدرت سیاسی پیدا کردند. بعد قدرت اقتصادی. بعد بهانه ی دینی و بعد قدرت دینی. چه طوری؟ در زمان خلیفه ی اول در سال سیزده، یعنی دو سال پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلّم)، او تصمیم گرفت که به سمت جاهای مختلف سپاه بفرستد. به سمت فلسطین، شامات و جاهای دیگر. یک کسی را انتخاب کرد. آنجا خلیفه ی دوم مخالفت کرد که این کسی که شما می خواهید بفرستید، آدم به درد بخوری نیست. و به خاطر مخالفت خلیفه ی دوم، خلیفه ی اول فردی را که می خواست بفرستد، تغییر داد. گفت او را نمی فرستم و کس دیگری را فرستاد. فردی را به نام خالد بن سعید. خلیفه ی دوم گفت او را نفرست. گفت چه کسی را بفرستم؟ گفت یزید بن ابی سفیان را بفرست. یزید بن ابی سفیان کیست؟ برادر معاویه. یزید بن ابی سفیان قرار شد راه بیفتد به سمت شام. به سمت شام راه افتاد و معاویه شد پرچم دار او. یعنی او فرمانده بود و پرچم دارش معاویه بود. این ها رفتند و در سال چهارده، یعنی یک سال بعد، بعد از جنگ با اهالی ساکن شامات و دمشق، سال چهارده دمشق را فتح کردند. و یزید بن ابی سفیان را که فرمانده بود، خودش شد حاکم منطقه ی دمشق و شام. مدتی گذشت و در زمان خلیفه ی دوم، محدوده ی دمشق و شامات زیاد شد. فلسطین و مناطق مختلفی از اطراف هم ملحق شد. به جهت جغرافیایی محدوده ی نسبتاً گسترده ای شد. این بود تا سال هجده. سال هجده، یزید بن ابی سفیان مرد و معاویه از طرف خلیفه ی دوم شد حاکم منطقه ی شام. سال چندیم؟ هجده. تا سال چند حاکم بود؟ تا شصت. چهل و دو سال. معاویه چهل و دوسال حاکم شام بوده. تصوری از چهل و دو سال دارید؟ بعد حالا چه کار می تواند بکند فعلاً بماند. این قدرت سیاسی که در آنجا ایجاد شده بود، قدرت سیاسی اگر چارچوب اخلاقی و تقوایی نداشته باشد، قدرت اقتصادی ایجاد می کند. شما قدرت سیاسی می گیری ولی آدم متّقی ای هستی، امام (رحمة الله علیه) قدرت سیاسی داشت ولی آیا قدرت اقتصادی هم داشت؟ حضرت امام (رحمة الله علیه) از دنیا که رفت چه داشت؟ هیچی. قدرت اقتصادی وقتی در ادامه ی قدرت سیاسی می آید که شما از قدرت سیاسی یک استفادکی بکنی. لحیه[[1]](#footnote-1) ای بجنبانی، مبالغی دلار و ارز و یورو بیاید. و معاویه اهل این که لحیه بجنباند بود، مفصل هم بود. در زمان خلیفه ی دوم، خلیفه ی دوم به همراه کسی رفتند به سمت شام. آنجا معاویه با یک بادیگاردی و خدم و حشمی آمد استقبال. خلیفه ی دوم خیلی ساده زی بود. روی یک چهارپایی نشسته بود و ساده می رفت. معاویه با تشکیلات آمد جلو، این اصلاً نگاه نکرد. معاویه پیاده شد و آمد جلو. او اصلاً اعتنا نکرد و با همراهش همین طور به راهش ادامه داد. معاویه همین طور می دوید و این هم همین طور ادامه می داد. همراهش گفت: ایشان حاکم هستند. یک تحویلی استمالتی چیزی. همین جوری راه را نگیر برو. گفت : این چرا این همه تجمل دنبال خودش راه انداخته؟ این تشکیلات چیه که آورده؟ من موافق نیستم. بعد عتاب و خطاب کرد. بعد معاویه توضیح داد که ما اینجا چون همسایه ی روم هستیم باید ظاهرمان را آراسته نگه داریم که وقتی رومی ها ما را می بینند، ابهت ما هم باعث عظمت ما شود و هم خوف آن ها. و زود به ما حمله نکنند. خلیفه ی دوم گفت: من کاری به این کارها ندارم. من نه می گویم این کارها را بکن و نه می گویم نکن. یعنی قدرت اقتصادی که به دست آورده بود را این طور توجیه می کرد. البته زمان خلیفه ی دوم یک ذره با ملاحظه پیش می رفت. اما زمان خلیفه ی سوم دیگر نیاز به ملاحظه هم نبود. بعد از این که قدرت اقتصادی پیدا کرد، رفت دنبال بهانه ی دینی. بهانه ی دینی که بنی امیه را در تثبیت قدرتشان خیلی کمک کرد، قتل عثمان بود. ارتباط معاویه با عثمان چه طور بود؟ حرف هایی که در تاریخ آمدهف متفاوت است. مثلاً جایی داریم که معاویه آمد مدینه و به عثمان گفت بزرگان را دعوت کنند بیایند. طلحه و زبیر و امیر المومنین (علیه السلام) و ابن عباس و سعد بن ابی وقاص و آدم هایی که موثر بودند. این ها همه جمع شدند. این ها دائماً به عثمان انتقاد می کردند که این کار را نکن. دوباره خلیفه ی سوم کارهایی انجام می داد که مورد انتقاد آن ها واقع می شد. خلیفه ی سوم خطاب به این جمع گفت: شما حرف هایی به من داشتید که گفتید. حالا این پسرعموی ما می خواهد چیزهایی به شما بگوید. معاویه در حضور امیرالمومنین (علیه السلام) و دیگران گفت: شما با این خلیفه ی سوم صحبت کردید و مطالبی گفتید و نکاتی و این ها ، من می خواهم بگویم فکر نکنید که ایشان تنهاست. هستند بالآخره دوستانی که اگر لازم شد، در حمایت از او ... حضرت علی (علیه السلام) گفت: خودت را می گویی؟ گفت: بله بلآخره هستند دوستانی و این ها. اینجا حضرت بلند شد. آمده که خلیفه ی سوم عبای حضرت را گرفت. حداقل یک کسی را می آوردی که ... یک کوآلا می آوردی بهتر از این بود! بقیه هم چنین عکس العملی نشان دادند. آن شانیتی که آن ها برای خودشان قائل بودند، با این جلبک الملوکی که خلیفه ی سوم آورده بود... تحویلش نگرفتند و رفتند. اینجا در تاریخ آمده که او برگشت به خلیفه ی سوم گفت: به تو پیشنهاد می کنم که این هفت هشت تا را بکشی. علی (علیه السلام) و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص، این ها را بکشیم مشکل حل شود. خلیفه ی سوم گفت نه من این کار را نمی کنم. این نقل تاریخی به خاطر همین حرف ضعیف می شود. چون این کار را می کرد. خیلی ها را تبعید کرد. خیلی ها را تضعیف کرد. بعضی ها را حتی کتک زد که آسیب دیدند مثل اباذر و دیگران. اینجا معاویه گفت پیشنهاد دومم این است که من چهار هزار نفر می فرستم که این ها محافظ تو باشند. خلیفه ی سوم گفت هزینه هایشان از کجا تامین می شود؟ گفت از بیت المال. گفت نه از بیت المال این کار را نمی کنم. ا ین حرف هم عجیب است. چون زمان خلیفه ی سوم از بیت المال سوء استفاده زیاد شده. گفت پیشنهاد سومم این است که اگر مردی، خونخواهی ات را بده به من. من خونخواه تو بشوم. گفت باشد. حالا این که اصلاً چه کسی می خواسته او را بکشد، بعد اولیاء دم باید خونخواه باشند چه ربطی به تو دارد؟ چه نقشه ای در ذهن داشت، این ها همه بماند. او گفت باشد اگر ما مردیم خونخواهش تو باشد. بعد از آنکه مردم علیه عثمان شوریدند، آن جریانات مختلفی که می دانید دیگر، که خصوصاً مردم مصر جمع شدند آمدند و امیر المومنین (علیه السلام) واسطه شدند. خلیفه ی سوم یک نامه ای داد به والی مصر که تو برکناری. مردم مصر که آمده بودند به اعتراض راه افتادند بروند، دیدند یک نفر به موازاتشان از کوهی جایی می رود. او را گرفتند دیدند یک فرمانی مخفیانه همراهش است با مهر خلیفه ی سوم که : این مردم که رسیدند هم را بکش. این ها هم به امیر المومنین (علیه السلام) گفتند شما واسطه گری می کنی این که فرمان فرستاده ما را بکشند. حضرت آمدند پیش خلیفه ی سوم گفتند مگر تو نگفتی که... این گفت به خدا قسم نامه، نامه ی من نیست. مهر من هست ولی من این را ننوشته ام. کار مروان بود. این هم ماندند و کوتاه نیامدند تا خلیفه ی سوم کشته شد. خلیفه ی سوم در این زمانی که در فشار قرار می گیرد، به معاویه نامه می نویسد که بلند شو بیا و یک حمایتی بکن. این یکسری آدم می آورد پشت دروازه و خودش می آید. عثمان می گوید سپاه کو؟ می گوید سپاه را گذاشتم پشت دروازه خودم آمدم ببینم که چه کار بکنم. خلیفه ی سوم می گوید من به تو گفتم با آدم هایت بیایی تو می پرسی چه کار باید بکنم. معلوم است چه کار باید بکنی. باید سپاه را بیاوری دیگر. گفت پس من بروم که بیایم. اینجا خلیفه ی سوم به او گفت: کشته ی من بیشتر از زنده ام به درد تو می خورد. رفت، بر هم نگشت، فقط سپرد که خلیفه که کشته شد یکسری اسناد بیاورید. هنوز خلیفه را نکشته اند پیراهن خونی اش و انگشت زنش به شام رسیده بود. این بهانه را گرفت، بعد از این که امیر المومنین (علیه السلام) سر ِکار آمد، خونخواهی عثمان را عَلَم کرد. حالا اینجا خودش یک مطالبی دارد که معاویه چه فیلمی بازی می کند و آنجا سخنرانی ترتیب می دهد و صحبت می کند، بعد به یک نفر می گویند تو بیا شهادت بده. به جهت تاریخی خیلی بحث های جالبی دارد که چه جوری سر مردم را کلاه گذاشت و این ها را بر علیه امیر المومنین (علیه السلام) بسیج کرد. جنگ صفین را راه انداخت و آن اتفاقات حکمیت. بعد از آن هم با امام مجتبی (علیه السلام) هم چرا درگیر شد؟ سر این که شما همان خاندانی هستید که عثمان را کشتید و صلح و ... . صلح کردی با امام حسن (علیه السلام) خلافت را گرفتی. الآن وقتش است که قاتلان عثمان را دستگیر کنی. شما برای خونخواهی خیلی گویا تب و تاب و هیجان داشتید. بسیار خب. الآن قدرت دست خودتان است. الوعده وفا. بعد از این که معاویه سر کار آمد، برای قصاص قَتَله ی خلیفه ی سوم چه کار کرد؟ هیچ کاری نکرد. در حالی که اگر هدف او خونخواهی بود، وقتی قدرت بهش رسیده بهترین وقت خونخواهی هم الآن است. قدرت داری خودت اعمال کن. اینجا جالب است: یک وقتی دختر خلیفه ی سوم به معاویه می رسد. بعد از این که معاویه خلافت را از امام مجتبی (علیه السلام) می گیرد، گریه کنان می گوید: پسرعموجان (یا عموجان) شما شاهدید که من چه طور پدرم را از دست دادم و یک کاری بکنید. خلیفه هم می گوید: ببین عموزاده! اگر بخواهیم کاری انجام دهیم، این مردم را که می بینی چه طور هستند، همین که یک حکومتی بر این ها داشته باشیم و آقا باشیم و تحویلمان بگیرند بهتر است این است که با این ها درگیر شویم و بگیرند بزنند ما را بکشند. قبول داری؟ این بهتر نیست که عزت داشته باشیم؟ این هم از خونخواهی. فقط این بهانه را می خواستند تا همه ی کارهایی را که به اسم دین می کنند با آن توجیه کنند. (سوال: امام حسن (علیه السلام) صلح کرده بودند، نمی توانستند با معاویه درگیر شوند. – معاویه قبل از صلح به بهانه ی خونخواهی جنگ کرد. بعد که صلح کرد، گفتند حالا قتله را بگیر از جمله خود امام حسن (علیه السلام) را. مگر معاویه پایبند صلح بود که حالا از کشتن امام حسن (علیه السلام) به خاطر صلح بگذرد؟ تمام بندهای صلح نامه را نقض کرد. از جمله این که متعرض جان امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) نشود. او که قطعاً پای بندی به مفاد عهدنامه اش نداشت.) از بهانه ی دینی به قدرت دینی رسیدند. مهمترین عاملی که قدرت دینی ایجاد کرد چه بود؟ جعل حدیث. جعل حدیث کردند و شروع کردند حرف درست کردن. مثال عرض می کنم. به سمرة بن جندب، پدر زن مختار، پدر ناریه، معاویه چهارصد هزار درهم پول داد. او جزو صحابه ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) بود. صحابه ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) هر کسی است که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) را دیده بود است. این جوری که حساب کنیم، معاویه هم جزو خُلَّص صحابه می شود. به سمرة بن جندب چهارصدهزار درهم دادند گفتند بیا بگو: « و مِن الناسِ مَن یُعجِلک قوله بالحیاةِ الدنیا و یُشهد الله علی ما فی قلبه و هو اَلَدُّ الخِصام» این آیه مصداقش امیر المومنین (علیه السلام) است. «اَلَدُّ الخِصام» یعنی آن لجوج ترین و عنودترین دشمن امیر المومنین (علیه السلام) است العیاذ بالله. و بیاید شهادت بدهد که آیه ی : « و مِن الناسِ مَن یَشری نفساً ابتغاء مرضاتِ الله » مصداقش ابن ملجم است. چهارصد هزار درهم گرفت آمد و گفت: من بودم این آیه که نازل شد که: افرادی هستند که توی قلبشان منافقند و آن ها دشمن ترین دشمنانند. این امیر المومنین (علیه السلام) است. آن کسی هم که : جانشان را در راه خدا می دهند و بذل می کنند، ابن ملجم است. (سوال: مردم باور می کردند؟ طبیعتاً باید مشتری باشد که این حرف ها گفته شود دیگر. و باور می کردند. به مویداتش می رسم. این دوره از زمان چه تاثیری داشته که مردم این قدر راحت باور می کردند؟ - این دین باید یک روندی را طی می کرد. فرض کنید یک بچه ای برود مدرسه. ما او را به یک مجتمعی سپردیم، مجتمع شبانه روزی دوازده ساله، می گوییم ما دوازده سال می رویم خارج از کشور، او طبیعتاً تا ما برگردیم یک رشته ای خوانده است و آماده ورود به دانشگاه است. زبان را هم تا حدودی یاد گرفته و بحث های دیگر. می رویم و می بینیم این بچه زبان کلاً بلد نیست. نه عربی و نه انگلیسی. کتاب های خیلی ساده ی هفت و تا نه سال را حداکثر می تواند بخواند و بیشتر نمی تواند بخواند. می گوییم چه شد پس؟ می گویند ما یک سال و نیم به این بچه آموزش دادیم و قرار بود ادامه پیدا کند ولی این بچه با یک کسی رفیق شد ما هر چه کردیم دیگر مدرسه نیامد. اسلام آمد یک روندی را طی بکند. همان فرمایش حضرت زهرا (سلام الله علیها) که: شما حکومت را به علی (علیه السلام) بدهید، علی(علیه السلام) شما را مثل شترهای راهوار می برد پای آب، سیراب می کند و بر می گرداند. سختگیری علی (علیه السلام) در مورد خودش است. در مورد شما اعمال نخواهد کرد. این ها نگذاشتند این نهال کامل شود. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به یک جایی رساند، این ها اصلش را گرفتند هر چه قدر توانستند تحریف کردند و به خورد مردم دادند. نتیجه بعد بیست و پنج سال وقتی دادند دست امیر المومنین (علیه السلام) تا آمد علف های هرزش را بزند، خودش هم شهید شد. امام حسن (علیه السلام) آمد که بزند او را هم شهید کردند. امام حسین (علیه السلام) دید تبر برداشتند می خواهند اصل درخت را تمام کنند، جلوی تبر را گرفت. بقیه ی اهل بیت (علیهم السلام) هم جلوی تبر را گرفتند. همین جوری که ما جلوی تبر را گرفته ایم، روزها بگذرد و زمان بخریم تا درخت بزرگتر بشود تا الآن برسد به دست ما. سوال: الآن رشد کرده. – قطعاً رشد کرده. همین که بنده و شما الآن اینجا نشسته ایم و داریم این بحث ها را تحلیل می کنیم و حاق واقع را با هم می گوییم و به نظر ما خنده دار می آید کارهایی که آن ها آن موقع کرده اند، یعنی این درخت رشد کرده. سوال: این که این احادیث جعلی هستند بر مبنای این که ما شیعه هستیم این ها را جعلی می دانیم، این که می گوید امیر المومنین(علیه السلام) دشمن ترین دشمن بوده، یا نه سنی ها هم دقیقاً همین ها را جعلی می دانند؟ - نه. اهل سنت هم خیلی از روایاتی که در کتابهای مختلف آمده را مجعول می دانند. در جریان امام مجتبی (علیه السلام) گفتم که مثلاً ابوطالب مکی چیزی می گوید او را کاذب می دانند. این یک نکته، نکته ی دوم بسیاری از اهل سنت این جسارت هایی که به امیر المومنین (علیه السلام) می شود را مطلقاً نمی پذیرند. آن ها می گویند ما علی (علیه السلام) را دوست داریم و خلیفه ی چهارم آن هاست. دشمن نیستند ولی می گویند خلیفه ی اول نبوده. خلیفه ی اول، اولی و دومی و سومی اند و حضرت چهارمی است. اما این که بگویند امیر المومنین (علیه السلام) آن کسی است که دشمن ترین دشمنان بوده. نه. چنین چیزی نبوده. سوال: یعنی مبنای جعلی بودن حدیث فقط به راوی آن است؟ - نه. مبنای جعلی بودن این است که طبیعتاً روایت باید برود تا به یک امامی برسد، به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) برسد. ما نگاه می کنیم که چه کسی، چه مطلبی را چه طور می خواهد به امام (علیه السلام) برساند. این جاست که بحث رجال و درایه و فقه الحدیث به وجود می آید.)

بعد از بهانه ی دینی با جعل حدیث قدرت دینی پیدا کردند. چه طور؟ یک نمونه اش این. نمونه ی دوم: «یک وقتی حجاج، حجاج ثقفقی مشهور، که اسم را شنیده اید و می دانید چه موجود وحشی بوده. او با عبدالله بن هانی نشسته بودند. حجاج یک پستی به عبدالله بن هانی داد. عبدالله بن هانی به او گفت فکر نکنی بابت این پستی که تو به من دادی چنین موقعیتی پیدا کردم. ما خودمان خانواده ی استخوان داری هستیم، افتخاراتی داریم. گفت شما چه افتخاراتی دارید؟ گفت افتخار ما این است که در خاندان ما هفتاد نفر در رکاب امیر المومنین معاویه بودند. فقط یک نفر در رکاب علی (علیه السلام) (علیه السلام) بوده. یعنی خاندان ما خاندان خالصی است. این نیست که درش آدم هایی که با علی (علیه السلام) بودند، داشته باشد. یک دانه بوده که آدم ناصالحی بوده. ولی هفتاد نفر در رکاب معاویه بودند. از آن طرف خاندان ما همه شان علاوه بر علی بن ابی طالب(علیه السلام) فاطمه (سلام الله علیها) و حَسَنین (علیهما السلام) را هم همیشه سب می کنند. یعنی این خانواده به جهت خلوص در سب خیلی پاکارند. هم علی ابن ابی طالب(علیه السلام) تازه فاطمه (سلام الله علیها) و حسنین را هم ما سب می کنیم و هیچ وقت آن ها را کنار نمی گذاریم. نکته ی سوم این است وقتی حسین بن علی (علیه السلام) راه افتاد از مدینه به سمت مکه، زنان قبیله ی ما هر کدامشان ده تا شتر نذر کردند که اگر حسین(علیه السلام) کشته شود، نفری ده تا شتر نذر کنند. و در راه خدا بدهند. ما این قدر خانواده استخوان داری هستیم. تو فکر نکن حالا به ما پست دادی قبلش ما آدم بی نام و نشانی بودیم.» تاثیر جعل و کار تبلیغاتی معاویه را ببینید. معاویه شناسی یک دوره است مثل غربشناسی. به درد می خورد؟ به شدت به درد می خورد. یعنی اگر شگردهای معاویه را بشناسید و به روز کنید، آن وقت بسیاری از این اصول جنگ روانی و روش های جنگ روانی دشمن برای ما امر تازه ای نیست. این بشر کی بوده؟ مثلاً در قالب صحبت و سخنرانی هم می توانید ارائه کنید. من خودم یک بخش هایی اش را در قالب سخنرانی درآوردم خیلی جذاب می شود. بعد معلوم می شود وقتی امیر المومنین (علیه السلام) می گوید اگر من بخواهم دغل کاری کنم می توانم انجام بدهم اما من اهل دغل کاری نیستم. خوب معلوم بشود معاویه چه تیپ دغل کاری می کرده. که نمونه عرض خواهم کرد. باز موید برای این قدرت دینی: وقتی بنی العباس قیامشان را آغاز کردند رفتند سراغ مردم شام. گفتند ما قیام کردیم شما هم همراهی کنید. گفتند به چه نامی قیام کردید؟ گفتند به نام اهل بیت (علیهم السلام) و علی بن ابی طالب (علیه السلام). این ها گفتند ما به اسم علی بن ابی طالب بیاییم؟! - بله دیگر. علی بن ابی طالب (علیه السلام) وصی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است . – وصی پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) ؟! وصی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط و فقط معاویه بوده. گفتند نه به اسم اهل بیت (علیهم السلام). گفتند اهل بیت بنی امیه اند دیگر! وصی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) معاویه بوده و اهل بیت هم بنی امیه هستند. گفتند پس علی (علیه السلام) کیست؟ گفتند علی (علیه السلام) یک راهزنی بوده. امیر المومنین معاویه می خواست او را بگیرد نتوانست. خدا خودش آن راهزن را زد کشت. تلقی مردم شام بعد چهل و دو سال این است. چهل و دو سال را اصلاً تصور می توانید بکنید؟ اگر ذره ای کیاست داشته باشد در چهل و دو سال کاری می کند که در چهارصد سال هم شما نتوانید اثرش را از بین ببرید. و معاویه این کار را کرد. این کار تشکیلاتی که این ها قدم به قدم جلو آمدند. معاویه وقتی به امام حسن (علیه السلام) می رسد می گوید: نه می خواهم خودت بیعت بکنی و نه حسین (علیه السلام) و نه بنی هاشم. یزید که به امام حسین (علیه السلام) می رسد می گوید یا بیعت بکن یا می کشمت. روند تدریجی را دارید؟ - حالا فعلاً خلافت را ازشان بگیریم، بیعت هم نکردند، نکردند. فعلاً خلافت. دعوا هم نکنیم. حسن آقا، حسین آقا گل بلبل سنبل! بیست سال بگذرد، تثبیت کنیم. یزید آمد. حالا سفت بگیر. در این بیست سال هر چه قدر می توانی سعی کن سرشان را کلاه بگذاری. ملاطفت ظاهری کنی. در مقابل آن ها لیّن باشی. این کار تشکیلاتی خبیثانه. الگو بگیریم برای کار تشکیلاتی مومنانه. روحیه کار تشکیلاتی که آقا یک کاری را آغاز می کنیم زود دنبال نتیجه نباشیم. یک کاری را آغاز می کنیم دو سال سه سال چهار سال، بعد پنج شش سال تازه برکاتش آشکار می شود. عجله نکنیم. در کار تشکیلاتی اول کدام کار را بکنیم بعد کدام کار. ذره ذره بنی امیه آمدند، کار به جایی رسید که این ها توانستند خلافت را با خباثت از خاندان اهل بیت (علیهم السلام) بگیرند. بیاورند در خاندان بنی امیه و بلایی سر اسلام بیاورند که جز با خون اباعبدالله (علیه السلام) قابل پیشگیری و جلوگیری و رفع نباشد. دو. ما کار تشکیلاتی انجام می دهیم، از آن طرف گروههایی که متعلق به کار ما هستند و قرار است باهاشان کار کنیم، نسبت به آن ها ما باید موضعی داشته باشیم؟ قطعاً. مردم. مردم باید جاهل بار بیایند. یعنی این ها را احمق بار بیاوریم که نفهمند. نماز جمعه را چهارشنبه بخوانیم. کی؟ اواخر عمرمان نه روز اولی که آنجا را فتح می کنیم. یک کوفی آمد شام. یک ناقه ای داشت. این ناقه را دست یک شامی دید. گفت این مال من است. گفت نه خیر مال خودمم است. شکایت کرد به معاویه. رفتند پیش معاویه. این آمد گفت این ناقه مال من است. و این شامی آن را غصب کرده و دزدیده. از او بگیرش. دلیل هم داشت. شامی گفت دروغ می گوید. او با این ناقه آمده بود جنگ من ازش گرفتم. توی جنگ صفین ازش غنیمت گرفتم. کوفی گفت این ناقه است. ناقه را که به جنگ نمی برند. آنی که در جنگ می برند جمل است نه ناقه. ناقه که کاربرد جنگی ندارد. معاویه ناقه را به شامی داد و دعوا تمام شد. کوفی آمد که برود معاویه او را صدا زد. گفت ناقه ات چه قدر می ارزیده؟ هزار دینار. این دو هزار دینار. حق هم با توست. اما برو به علی (علیه السلام) بگو اینجا صدهزار نفر آدم درست کردم که فرق ناقه و جمل را نمی فهمند. نمی فهمند جمل شتر مخصوص جنگ است و ناقه مال جنگ نیست. مال آبکشی و کارهای دیگر است. معاویه شناسی. این ملعون چه کار می کند. و چه طوری آهسته آهسته شام را طوری بسیج می کند که امیر المومنین (علیه السلام) می گوید: ده تا از شما حاضرم بدهم یک دانه از آن ها بگیرم. از بس در باطل شان ثابت قدم بودند. ببین مردم را چه طور بار می آورد. جاهل بار آوردن مردم. بعد امام (رحمة الله علیه) موقعی که می آید مدام با مردم حرف می زند و همه چیز را هم به مردم می گوید. از اول می گویند حکومت عدل شما خودت منصوب کن. امام (رحمة الله علیه) می گویند مردم بیایند انتخاب کنند. آگاهی مردم بیاید بالا. بنی صدر را تنقیذ می کنم که مردم آگاه بشوند. خودشان بفهمند من زورکی نمی گویم بنی صدر به درد نمی خورد. سال 72 آقا صحبت می کنند می گویند خدا لعنت کند آن هایی را که نمی گذارند دانشگاه سیاسی شود. دانشجو باید سیاسی باشد. یعنی شما باید مثل گرگ باشید. حرف که می بینید بدرید حرف را. یک عده ای در دانشگاه ماست چکیده می خواهند. حالا یا با موسیر یا بی موسیر. دانشجوهای الآن این جوری اند: ماست چکیده را از بالا پرت کنی چه طوری پخش می شود روی زمین، این جوری اند. یک دانشجوی این جوری می خواهند، ماست. هر وقت به عنوان ابزار لازم شد، می توانید پرتش کنید روی کت یک نفر که دیگر نتواند سخنرانی کند. این هم کارکرد ابزاری شما دانشجوها برای روز مبادا. در راستای اهداف این حزب سیاسی یا آن حزب سیاسی. ما باید مردم را آگاه کنیم. بازنده ی جهالت مردم خودِ ما هستیم. از آن طرف تطمیع و تهدید رؤسا. تهدید می کردند و تطمیع. چه طور تطمیع می کردند؟ جالب است بدانید در جنگ جمل معاویه نامه ای نوشت به زبیر. خوب دقت کنید. جنگ جمل. گفت زبیر من با مردم شام صحبت کردم از مردم شام برای تو بیعت گرفتم به عنوان خلیفه ی مسلمین. دقت می کنید؟ برای زبیر. و برای رتبه ی بعد هم برای طلحخ گرفته ایم. خلاصه حق، حق شماست. و ببینم چه می کنید. چه طوری زبیر و طلحه را سیخ می کند که در برابر امیر المومنین (علیه السلام) بایستند. آن وقت آن احمق هم نمی گوید برای چه برای من بیعت گرفتی؟ خب برای خودت می گرفتی! شما با این همه کمالات و این ها ما برای شما بیعت گرفتیم. تطمیع این است. عبدالله بن زبیر یک زمینی دارد کنار زمین معاویه. کارگزاران معاویه چون خلیفه بوده می ریزند توی زمین عبدالله بن زبیر و به زمین او و محصولاتش تعدی می کنند. او نامه ای می نویسد به معاویه که این چه کاری است که کارگرانت کرده اند؟ معاویه نامه را به یزید نشان می دهد و می گوید پسرم نظرت چیه؟ می گوید اعتراض کرده؟ زمینش را بگیر و بزن و این ها. می گوید نه! نگاه کن. نامه ای می نویسد که : ای عبدالله بن زبیر! ای برادر، عزیزم، من ضمن این که عذرخواهی می کنم برای جبران این بی ادبی که این ها کرده اند، نامه که به دستت رسید زمین کناری که مال من است را به زمین خودت متصل کن. برای جبران آن بی ادبی که محضر شما و زمین تان کردند. دوستدارت: معاویه. تمام. این طوری تطمیع می کند. بعد به یزید می گوید پسرم! سر همه را با چاقو نمی برند، سر بعضی ها را هم باید با پنبه برید. حالا با پنبه چه جوری سر می برند ما نمی دانیم. اول نبه را بی حس کنی که نفهمد، چون خود پنبه را که هر چه بکشی احتمالاً نبرد. باز هم نمونه: برای سران قبایل پول می فرستد، نفری صدهزار درهم. می گوید این پول ها را بگیرید و یزید را به رسمیت بشناسید. رؤسای قبایل را دعوت می کند و نفری صدهزار درهم می دهد. به حنات عموی فرزدق، شاعر معروف که آن شعر معروف : « هَذَا الَّذِي‏ تَعْرِفُ‏ الْبَطْحَاءُ وَطْأَتَهُ‏/ وَ الْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلُّ وَ الْحَرَمُ‏ » را می سراید، به او هفتاد هزار درهم می دهد. بعد او اخم می کند و بقیه می روند، معاویه می گوید چرا اخم کردی؟ می گوید دین همه را صد هزار درهم خریدی، مال ما را هفتاد هزار درهم؟ مال ما را هم صد هزار درهم بخر دیگر. سی هزار درهم دیگر می دهد می گوید این هم مال دین تو. یا کارهایی که معیرة بن شعبه می کند برای معاویه. این ها را او به بیعت یزید می خواند. و جالب است که وقتی پسر معیرة می رود پیش معاویه، معاویه می پرسد: با سی هزار درهم هماهنگ شده؟ می گوید: بله. می گوید چه قدر ارزان دین مردم را می خرید شما. از آن طرف هم تهدید. یک عده زیر بار پول و زور نمی روند. آن ها را چه کار می کنی؟ خفه می کنیم. می کشد. از حجر بن عدی که با آن وضعیت به شهادت می رسد. خیلی مظلومانه است که او را در راه در حالی که بهش امان می دهند، در راه نگه اش می دارند و در حالی که می خواهند گردنش را بزنند می گوید اجازه بدهید نماز بخوانم. نماز که تمام می شود می گویند ترسیدی نمازت را طولانی کردی؟ می گوید کوتاهترین نماز عمرم را خواندم. و می گوید لباس های مرا در نیاورید. با همین لباس خون آلود مرا دفن کنید. می گویند چرا؟ می گوید می خواهم قیامت با همین لباس خون آلود علیه معاویه اقامه ی دعوی کنم در دادگاه عدل الهی. او را گردن می زنند و به شهادت می رسانند. عمرو بن حمق خزایی. که از صحابه ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) است. پیرمردی است و بیمار می شود همسرش آمنه را در زندان نگه می دارند، خود او را هم می گیرند با چه وضعیت فجیعی می کشند. نمونه: محمد بن ابی بکر. که شنیده اید با آن بزرگوار چه می کنند. پیکر مطهرش را داخل شکم یک چهار پایی می کنند و آتش می زنند و خیلی وضعیت عجیبی. مالک اشتر نخعی. در قُلزم نرسیده به مصر به شهادت می رسانند. و نمونه های متعدد دیگر. یعنی از یک طرف یک کار تشکیلاتی را کلید می زنند. این طرف مردم را احمق نگه می دارند و رؤسا را یا پول می دهند و یا خفه می کنند. این علت موفقیت این ها در رسیدن به حکومت است. علت مبارزه ی این ها با اسلام چیست؟ علت مبارزه ی این ها با اسلام دو چیز است: یک آن رقابت نژادی که بنی بنی امیه و بنی هاشم دارند. از قبل شروع شده، بین امیه و هاشم خیلی اختلاف و شقاق هست. خاندان این ها هم همین طور. وقتی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) مبعوث شد و توانست آن طور عرب را در اختیار بگیرد و اسلام را در جزیرة العرب پخش کند، بنی امیه به جهت حسادت نابود شدند. این رقابت نژادی به ضرر این ها در حال حرکت است. و در حال استمرار است. این ها برای این که ذره ای از آلام خودشان را کم کنند، با هر چیزی که بتوانند ضربه بزنند به اسلام باز هم غنیمت است. لطمه ای که می زنند چیست؟ انحراف ایجاد کنند. تحریف کنند میراث اسلام را . این رقابت نژادی عجیب و غریب این ها الآن بستر بروز و ظهورش این است که حکومت را از اهل بیت (علیهم السلام) بکَنند. دلیل اول مبارزه این است. دوم تباین نظام اجتماعی اسلام با نظام اجتماعی قریش. در نظام اجتماعی قریش ما چه داریم؟ ارباب و بنده. فراتر و فروتر. سفید و سیاه. عرب و عجم. قریش و غیر قریش. یعنی تبعیض بی داد می کند. اسلام می آید چه می گوید؟ « ان اکرمکم عند الله ...» ارباب و بنده؟ نه. سیاه و سفید؟ عرب و عجم؟ قریش و غیر قریش؟ ما هیچ چیزی نداریم. « إِنَّا جَعَلْناکُمْ خَلَقْناکُمْ مِنْ ذَکَرٍ وَ أُنْثى‏ وَ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاکُم» بلال سیاه حبشی، صهیب رومی، سلمان فارسی، فرقی نمی کند. همه در یک ردیف اند. نظام اجتماعی اسلام با نظام اجتماعی این ها قابل جمع نیست. فلذا این ها دنبال انتقام گرفتن هستند. چه می خواهند؟ معیرة بن شعبه خیلی از آن کسانی است که به معاویه ارادت دارد و خیلی علاقه مند است و فلان. پسرش می گوید که : ما آمدیم شام. پدرم هر شب پیش معاویه می رفت. برمی گشت و دائماً از کمالات و فضائل معاویه تعریف می کرد. یک شب پدرم آمد، خیلی ناراحت و گرفته. گفتم چه شده بابا؟ گفت من خبیث ترین و پلیدترین مردم را دیدم و از نزد او می آیم. – پیش کی بودی؟ - معاویه – تو که هر شب می گویی این گل است و بلبل است و سنبل است. حالا امشب چه شده؟ می گفت به معاویه گفتم تو یک اختلافی با این بنی هاشم داشتی، حکومت را هم که ازشان گرفتی و دست تو هم هست و از دست تو هم خارج نمی شود. بیا کاری بکن و دست از اختلاف و دعوا و دشمنی با این ها بردار. با این ها دوست باش. علیه شان توطئه نکن. معاویه به من گفت: مغیرة! خلیفه ی اول آمد و رفت. از اسمش خبری هست؟ گفتم نه. گفت خلیفه ی دوم آمد و رفت. از اسمش خبری هست؟ نه. خلیفه ی سوم هم آمد و رفت. از اسم او خبری هست؟ نه. ولی نگاه کن. اسم این پیامبر روزی پنج بار دارد از ماذنه پخش می شود. و هنوز اسمش همه جا هست. من هر جوری هست اسم این را محو می کنم. مغیره می گوید من متعجب شدم که با این صراحت دارد ما فی الضمیرش را رو می کند. با ناراحتی از پیش او خارج شدم. علت مبارزه ی این ها با اسلام هم رقابت نژادی شان بود و هم این که آن سیستم زندگی تبعیض آلود و تبعیض آمیزی که این ها داشتند را اسلام بر نمی تابید. این از جهت حاکمان. چرا انحراف رخ داد؟ از حیث حاکمان، امویان به حکومت رسیدند با روندی که عرض کردم. از حیث نخبگان چه اتفاقی افتاد؟ آن هایی که بالآخره در جامعه یک مرجعیتی دارند. کم و زیادش خیلی محل بحث نیست. دو تا اتفاق برای نخبگان افتاد یکی دنیا طلبی و دوم ترس و فساد. دنیا طلبی هم انسان را محاسبه گر می کند و هم جان دوست. کسی که رفت دنبال دنیا محاسبه گر می شود دیگر. دنیا را می خواهیم چه بدهیم چه بگیریم. هزینه – فایده. بده – بگیر. عمل- عکس العمل. این ها را حساب می کند. از آن طرف هم انسان دچار ترس و فساد می شود. وقتی دنیا را خواستی و به آن تعلق پیدا کردی، همیشه در حال ترسی. ترس از چی؟ از این که دنیایت را ازت بگیرند. از آن طرف دچار فساد هم می شوی. چرا؟ هر کاری می کنی تا دنیا طلبی ات استمرار پیدا کند. دنیا طلبی این ها را محاسبه گر کرد. سلیمان بن صرد خزایی آدم خوبی است یا آدم بدی؟ آدم خوبی است. صحابه ی پیغمبر نیست که هست. یار امام علی (علیه السلام) نیست که هست. با امام حسن (علیه السلام) نبوده که بوده. برای امام حسین (علیه السلام) شهید نشده که شده. سوال: اگر برای امام حسین (علیه السلام) شهید شده ما هر چه محرم ها رفتیم روضه، روضه ی سلیمان تا حالا نشنیدیم. نباید هم بشنوید. سلیمان زمان امیر المومنین (علیه السلام) در جنگ جمل حاضر نشد. گفت من با ام المومنین نمی جنگم. وقتی حضرت آمد برود جنگ صفین، بعد از جنگ جمل، (حضرت سلیمان را) به شدت مذمت کرد. سلیمان به امام حسن (علیه السلام) می گوید من در رکاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم دوستدار امیر المومنین (علیه السلام) هستم. چرا این قدر من را عتاب و خطاب کرد؟ امام مجتبی (علیه السلام) می فرماید: چون به تو امیدی بود این طوری به تو عتاب و خطاب می کند. چون از تو توقع بوده. در جنگ صفین سلیمان بن صرد خزایی رشادت کرد. امام حسن مجتبی (علیه السلام) که صلح کرد، یکی از کسانی که امام (علیه السلام) را شماتت می کردند و در سلام به حضرت جسارت می کردند، سلیمان بود. این دنیا طلبی و محاسبه گری با سلیمان چه کار کرد؟ امام حسین (علیه السلام) آمد و به چند قدمی کوفه هم رسید، سلیمان نیامد. یک قدم برو عقب. سلیمان مسلم را دید ولی یاری نکرد. نفهمید که تا امام نیامده است باید با نائب امام بیعت کرد، هماهنگ بود و به حرف او گوش کرد. سلیمان کشید کنار. عبیدالله فهمید. دو گروه شدند. سلیمان و رفاعة بن شداد و این ها کشیدند کنار. از این سمت هانی را هم که گرفته. مسلم تک و تنها شد. بزرگان نیستند. آن قشرق را راه انداخت. مسلم را جدا کرد و در روز روشن در کوفه شهید کرد، آب از آب تکان نخورد. (سوال: دنیا طلبی بود یا عدم بصیرت؟ دنیا طلبی سلیمان را غیر بصیر کرد. والا «ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً». کسی متقی باشد، خدا او را بصیر می کند.) سلیمان بعدش برای امام حسین (علیه السلام) شهید شد که. بله ولی ما یک ذره نازمان زیاد است. ما به زمان شهادت هم اهمیت می دهیم. - برای چه اهمیت می دهید؟ - ما کلاً این جوری هستیم دیگر. سر وقت، سربزنگاه. – آخر کوفه را که محاصره کرده بودند. – مسلم بن عوسجه چه طور خارج شد؟ حبیب بن مظاهر چه طور خارج شد؟ هر جور آن ها خارج شدند سلیمان هم همان طور. روزها قایم می شدند، شبها حرکت می کردند. تا خودشان را رساندند به حضرت. اگر می خواست بیاید می توانست بیاید. بله شهید شد. خدا بیامرزدش. – پس یک روضه ی سلیمان هم بخوانیم. – روضه ی سلیمان را هم شعر برایش نگفته ایم و هم نمی طلبد و نمی کشد. اما روضه ی حرّی که جلوی امام حسین (علیه السلام) را گرفت، بخواهی برایت می خوانم. ولی روضه ی سلیمان نمی توانم بخوانم. می دانی چرا؟ چون ما خیلی به زمان اهمیت می دهیم. این که چه کسی چه وقتی آمده. - حالا با یک روز تاخیر آمده ... – یک روز که هیچی، ترماه آمد امام حسین (علیه السلام) گفت نرو. گفت یک کاری دارم بروم. حضرت گفتند زود بیا. عزیزم به چشم های حضرت نگاه کن. زود بیا یعنی نرو. رفت، برگشت سر حضرت بالای نی بود. زمان شناسی. – خدا را شکر ما خیلی زمانشناس هستیم. – از چه جهت؟ - در 9 دی 88 مشارکت فعال داشتیم. – بعد کی متوجه شدی؟ - 6 دی. روز عاشورا دیگر فهمیدیم که باید خطمان را جدا کنیم. – یعنی سلیمان جلوی تو هفت آب شسته تر است. – ما زمان را کی باید می فهمیدیم؟ - شما؟ توی ذوقتان نمی زنم، غروب و شب 22 خرداد. – ببخشید ها! زودتر از این هم می شد؟ - آره. از ماه ها قبل می شد فهمید. – 48 ساعت مانده به انتخابات یک مصاحبه شد که از آن قشنگ می شد فهمید که چی به چی است و کی به کی است. حالا من دیگر خیلی به شما لطف می کنم. شام 22 خرداد. شام 22 خرداد تو دیگر باید می فهمیدی چه خبر است. – ما یک ماه که گذشت در جریان روز قدس فهمیدیم. – برو. تو بو می دهی. – بو می دهیم؟ - آره. بوی بی بصیرتی می دهی. از آدم کور خوشم نمی آید. آدم زبل. کِی، کجا، چه طوری. زود. – نه آقا. در آن ایام فتنه گون... – کدام فتنه؟ - فتنه ی سال 88 فتنه ای که فتنه ی بزرگ بود... – آن یک مینی فتنه اکچه بود. – شما واقعاً مخالفید؟ - چه طور؟ - آقا فرمودند: فتنه ی بزرگ. – بزرگوار فتنه ی بزرگ از این جهت بود که آدم های به ظاهر بزرگی در آن زمین خوردند. و گرنه این که حق و باطل قاطی شد. غبار و خون شد، هیچی معلوم نبود، ما توی چشمانمان خاک رفت و این ها... بی خیال بابا! اصلاً اظهر من الشمس بود. – نه آقا. این جور هم که شما می گویید نبود. – همین جور که بنده می فرمایم بود. و آن طور نیست که شما عرض می کنی. هیمن جور که بنده می فرمایم بود. روی رو بود، معلوم بود. سلیمان کی آمد؟ خونش در راه خدا ریخته شد، بسیار خب، ماجور است. – نه شما یک جوری می گویید انگار سلیمان را خیلی دوست ندارید. – من صراحتاً می گویم بنده سلیمان را دوست ندارم. من حر را دوست دارم. چون فهمید کِی باید بیاید. او که با دو روز سه روز پنج روز تاخیر آمده، به چه دردی می خورد؟ امام حسین (علیه السلام) شهید شد. ما به مختار هم همین گیر را داریم. مختار وقتی آمد وارد کوفه شود و جلویش را گرفتند، مختار هم محاسبه گر بود، محاسبه گری کرد، گفت الآن اگر درگیر شوم کشته می شوم فایده ای ندارد. بروم آن وقتی که یاری بکنم. وقتی حضرت شهید شد دیگر یاری تو به چه دردی می خورد؟ (سوال: مختار زندان بود. – نه. قبل از این که زندانی اش بکنند. مختار تسلیم شد که زندانی شد. موقعی که با مردم اطراف کوفه که با او بیعت کرده بودند، آمد و خواست وارد کوفه شود، عده اش کمتر بود، عبید الله شهر را گرفته بود. گفت چه بکنم؟ محاسبه کرد: الآن بجنگم فایده ای ندارد. این روحیه ی محاسبه گری را زمان امام مجتبی (علیه السلام) هم داشت. حساب می کرد که پیروز می شویم یا نه. این کیاستش خیلی کیاست محاسبه گرانه بود. ضمن این که مختار حتماً ماجور است. والا حبیب بن مظاهر با مختار.... (سوال: این که مشخص بود در مقابل آن جبهه ی سی هزار نفره مختار و یارانش صد در صد شهید خواهند شد. اگر مختار تمام آن افرادی که جمع کرده بود را هم به امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا می رساند، در مقابل آن سپاه سی هزار نفره باز هم همه شان شهید می شدند. – معلوم نبود. یعنی اگر سپاه امام حسین (علیه السلام) پنج هزار نفر می شد، شما می توانید با اطمینان بگویید که حضرت شکست می خورد؟ جنگ سپاه ایران با اعراب را ببینید. جنگ صفین را ببینید. جنگ امام حسن (علیه السلام) با معاویه را ببینید. جنگ بدر را ببینید. جنگ بدر سیصد و سیزده تا که کلی هم پیرمردند. در برابر نهصد و پنجاه نفر. جنگ احد نهصد و خورده ای، هزارتا هستند. در برابر سه هزارتا. چه اتفاقی می افتد؟ قرآن می گوید: « و إن يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين» یعنی یک به ده می گوید. ما وارد آن نمی خواهیم بشویم. می خواهیم با روند عادی پیش برویم. – این ها شهید می شوند؟ - اصلاً وارد این بحث ها نشوید. بنده به عنوان حسین بی علی وظیفه ای دارم. وظیفه ات را انجام بده. وارد آن محاسبات نشویم. (سوال: نمی توانیم مختار را در این قالب ببریم که یک عده باید زنده می مانند چون بعدش وظیفه ای داشتند. – نه. یعنی مختار بگوید من نروم امام حسین (علیه السلام) شهید شود، چون من بروم کسی نیست انتقام امام حسین (علیه السلام) را بگیرد؟ قربانت شوم بیا برو که امام حسین (علیه السلام) اصلاً شهید نشود، دیگر نیاز به انتقام هم نیست. ما مامور به تکلیفیم نه محاسبه. الآن زمان جنگ شده. الآن من بروم کلاس های طلیعه حکمت را چه کسی اداره کند؟ آقا شما برو شهید بشو. این راه ادامه دارد. سوال: مختار می دانست که امام (علیه السلام) شهید می شود؟ - نه. – پس نمی دانست. او برای زنده ماندن آن یک شب نوعی کمک دیگر می خواست. – این جور نیست. حالا مختار شخصیت بزرگواری است اما این دفاعی که شما می گویید در حق او روا نیست. دوم: ترس و فساد. نخبه ها را ترسانده بودند. چه طوری؟ این طور که چهل و دو سال حکومت معاویه، خصوصاً نسبت به نخبگان تهدید و تطمیعش زیاد بود. معاویه معمولاً مستقیماً سراغ مردم عادی نمی رفت. مردم را احمق نگه می داشت، آن هایی که سر بالا می آوردند را یا پول می داد خفه می کرد و یا می کشت خفه می کرد. لذا نخبگان دچار ترس و فساد هم شده بودند. البته این ترس و فساد در مورد حجر بن عدی نبود. در مورد محمد بن ابی بکر نبود. چرا؟ چون دنیا طلبی نداشتند که دچار ترس و فساد شوند. دنیا طلب که شدی، طبیعتاً حفظ جان هم برایت خیلی سفت می شود. حالا در آن دنیا طلبی یک گروه محاسبه گر بودند مثل سلیمان. گروه دوم هم جان دوست بودند مثل شریح قاضی. شریح قاضی ملعون وقتی هانی بن عروه را گرفتند، قبیله ی هانی، مذحجیان، آمدند جمع شدند. اینجا عبیدالله دید کاری نمی تواند بکند این ها هم الآن قصر را می گیرند. شریح را خبر کرد. شریح رفت دید هانی صورتش خون آلود است. آمد به مذحجیان گفت من هانی را دیدم در حالی که صورتش سرخ بود. یعنی صورتش گل انداخته بود. گفتند برای چه به مردم نگفتی؟ گفت جاسوس عبیدالله آنجا بود ترسیدم اگر بگویم مرا بکشند. پس یک طرفش شد نتیجه ی محاسبه گری دنیاطلبی. از سنخ سلیمان . یک گرفتاری دوم شد جان دوستی. سفت بچسبند. آقای شریح قاضی! کشته می شوی خب بشوی. سوال: فرض کنید شریح این دروغ را نمی گفت. راستش را می گفت، مذحجیان می آمدند عبیدالله را می کشتند و کوفه را می گرفتند. جریان تاریخ بشریت چه می شد؟ می توانید با اطمینان بگویید؟ مثلاً امام حسین (علیه السلام) می آمد کوفه و حکومت تشکیل می داد و یزید را می کشت و برکنار می کرد. – اِ؟ یعنی با این یک دروغ می شد تاریخ بشریت عوض شود؟ - بله. نخبه ها دنیا طلب شدند، محاسبه گر و جان دوست. از آن طرف هم ترس و فساد گرفتشان.

چرا انحراف رخ داد؟ این قیام با انحراف چه کرد؟ این که چرا انحراف رخ داد، از حیث حاکمان را بررسی کردیم به حکومت رسیدن امویان، از حیث نخبگان دنیا طلبی و ترس و فساد، از حیث مردم چه اتفاقی افتاد که عملاً جنس بنی امیه برای انحراف جور شود؟ از حیث مردم ما با سه پدیده مواجه ایم: اول. جهالت و عدم تحلیل مردم از مسائل. ما برای این که از مردم هم عصر اباعبدالله الحسین (علیه السلام) سوال بکنیم و بخواهیم مردم را به چالش بکشیم، می گوییم شما آیا تظاهر علنی یزید، به حرام خدا را ندیدید؟ - آقا در مورد یزید یک حرف هایی هست. – یک حرف که الآن اینی که در دستش می بینی دارد می نوشد، این چیه؟ این حیوانی که دارد باهاش بازی می کند چی هست؟ این کنیزکانی که دورش هستند این ها کی هستند؟ مردم علناً این را می دیدند. از آن طرف هم وقتی که امام حسین (علیه السلام) به کربلا می رسد، از مردم سوال می کند: می گوید من از شما کسی را کشته ام، خونی به گردن من است؟ نه. مالی از شما بردم؟ نه. اتفاقی بین من و شما افتاده که دینی از شما برای من ایجاد شده؟ نه. همه نه نه نه نه. آخر امام حسین (علیه السلام) یک سوال می پرسد آن سوال چیست؟ « بم تستحلّون دمی؟» با چه توجیهی خون من را حلال کرده اید و می خواهید من را بکشید؟ خیلی که خودشان را می کشتند می گفتند « بغضاً لابیک» به خاطر بغض پدرت. یعنی این قدر این موضوع رو و واضح است که این سمت اباعبدالله الحسین (علیه السلام) با این ویژگی ها، از دین خارج شده، یزید میمون بازِ سگ باز ِ شرابخوارِ زن باره خلیفه ی اسلامی است؟ مردم می گویند بله دیگر. این در جایگاه خلیفه است و این هم که جلویش ایستاده خارجی است، پس بزنیم این را بکشیم بسم الله الرحمن الرحیم. این که این جهالت چه جور به وجود آمده را نمی خواهم واردش بشوم. این که چه طور جامعه ی اسلامی خرد خرد سرش کلاه می رود... خودمانی اش این است که کربلا را بگیر بکش، می آید. قشنگ می آید. شهادت امام حسن (علیه السلام) می آید. صلح اش می آید. شهادت امیر المومنین (علیه السلام) می آید. بیست و پنج سال می آید. سقیفه می آید. و این سررشته به انتها می رسد: سقیفه. آن روزی که سقیفه به پا شد، آن هایی که نخبه بودند نگاه که کردند فهمیدند. سقیفه الف هست ولی ی نیست. این ب و پ و ت و... هم دارد. همین اتفاق هم دقیقاً افتاد. این جهالت منسوب یک روندی است که حالا حیف وقت نیست که بهش برسیم. دو: تبعیت کورکورانه ی مردم از رؤسا. یک بحث جهالت است، یک بحث دوم. بنده جزو قبیله ی الف هستم. الآن رئیس قبیله می گوید می خواهیم برای امام حسین (علیه السلام) نامه بنویسیم. نامه می نویسند. ما هم که موافقیم. نامه نوشتند. الآن ما نامه نوشتیم که حسین جان (علیه السلام) بیا. حضرت آمد. در راه است. مسلم رسید. رئیس قبیله می گوید با مسلم بیعت می کنیم. بیعت می کنیم. آقای مسلم ما در کنار شما با امام حسین (علیه السلام) هستیم علیه یزید. رئیس قبیله: مردم داریم می رویم که با عبیدالله بیعت کنیم. برویم. با عبیدالله بیعت می کنیم. آقای عبیدالله ما با شماییم علیه امام حسین (علیه السلام). مردم! برویم امام حسین (علیه السلام) را بکشیم. رفتیم. امام حسین (علیه السلام) را کشتیم. مردم! خانواده اش را اسیر بگیرید. گرفتیم. آوردیم. یک گروه از مردم! می خواهیم قیام کنیم قاتلین امام حسین (علیه السلام) را بکشیم. برویم قیام کنیم. آقا! یک دقیقه آن رؤسا را بگذار کنار با من باش. چه خبر است؟ چرا زیگزاگی حرکت می کنید؟ می گویی بیعت با مسلم بعد می گویی بیعت با عبیدالله! بالآخره آنی یا اینی؟ مگر می شود هم نامه بنویسیم و هم بکشیم؟! بله که می شود. کار نشد ندارد! نگاه کنید. یعنی این ها آنچنان نگاه می کردند ببینند رؤسا چه می گویند آن را اجرا کنند که واقعاً اگر این رؤسا فردا به این ها می گفتند ابتداییات دین را هم انکار کنید این ها می کردند. – چه کار کنم؟ این وری برو. حالا این وری برو. خودت را بزن! می زدند. خود را نزن. نمی زدند. این تبعیت کورکورانه را معاویه خوب فهمیده بود، از این استفاده می کرد. مستقیم سراغ مردم نمی رفت. دَمِ کدخدا را می دید بقیه اش حل بود. یعنی یک دقیقه فکر کنید مردم خودشان را این قدر صاحب عقل و شعور نمی دیدند که بفهمند این چه روشی است. یک روز می گویند بزنید و یک روز می گویند نزنید. بالآخره بزنیم یا نزنیم؟ اذیت نکن خودت را. حالا یا می زنیم یا نمی زنیم. (سوال: - شعری که عمر سعد جلوی یاران امام حسین (علیه السلام) خواند و لشکرش را برای جنگ تهییج کرد چه بود؟ « یا خیل الله! ارکبی و الی الجنة ابشی» ای سپاه خدا! حرکت کنید و به سمت بهشت بروید. این یعنی چی؟ برای چه روز چهارمی که شریح قاضی ملعون حکم می دهد که خون امام حسین (علیه السلام) هدر است، روز چهارم محرم، همان روز سیزده هزار نفر سپاه می رود. چرا؟ دارند از جهل و نفهمی مردم استفاده می کنند. برای کشتن امام حسین (علیه السلام) حکم شرعی درست می کنند. – نامه ها را چه کسی نوشته بود؟ نامه ها را سران قبایل نوشته بودند. سران قبایل هجده هزار تا نامه نوشته بودند؟ - نه. هجده هزارتا نامه ننوشتند. هجده هزار نفر با مسلم بن عقیل بیعت کردند. سران قبایل بودند که نامه می نوشتند. هر رئیس قبیله هم که نامه می نوشت به نمایندگی از کل قبیله بود. هجده هزار تا نامه که نیامد. آن چیزی که در کربلا اتفاق افتاد این بود که امام حسین (علیه السلام) حتی نامه های این ها را آورده بود. البته در مورد بحث های تاریخی کربلا از این تیپ اختلافات داریم. حتی در مورد تعداد سپاه عمر سعد بین سی تا صد و بیست هزار نفر گفته اند. الآن محل بحث ما این نیست. محل بحث این است که برای این که این مردم تحت تاثیر قرار بگیرند، حکم شرعی آوردند. اصلاً من نامه نوشته ام، فرض کنید صد هزار تا نامه نوشته ایم، الآن صحابه ی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ، شریح قاضی، منصوب زورکی امیر المومنین (علیه السلام) می گوید حسین بن علی (علیه السلام) خونش هدر است. مباح است به خاطر این که علیه حاکم قیام کرده. اگر مردم واقعاً می فهمند و با خباثت خودشان می خواهند امام حسین (علیه السلام) را بکشند که دیگر حکم شرعی نیاز ندارد. حکم شرعی را برای این می خواهیم که این حماقت پابرجا بماند. هر چند همه شان این طور نبودند. مثلاً شما فرض کن شبث بن ربعی هم سرش کلاه رفته بود. سنان بن انس. نه خیر سر این ها کلاه نرفته بود. سوال: چرا زمان امام حسین (علیه السلام) ما می گوییم زمان گذشته معاویه، روی مردم کار کرده اما زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که مردم بودند... – به آن هم می رسیم که سقیفه چه اتفاقی افتاد. ان شاء الله پانزده گفتار. سوال: رؤسای قبایل هم برای توجیه کردن مردم بالآخره باید یک توجیهی به مردم بدهند. – شما با عینک 1434 دارید نگاه می کنید. عینک امروزی زده اید. یک نفر امروز بیاید یک حرفی بزند، فردا دیگری بگوید یعنی چه این ها که به هم نمی خورد. مردم کوفه نه مردم جمهوری اسلامی ایران. با عینک امروزی نگاه نکنید. این مردم همان هایی هستند که: کاغذ پاره قرآن می شود برایشان و به امیر المومنین (علیه السلام) می گویند یا کوتاه می آیی یا می کشیمت. آن تصور را در ذهن تان تصویر بکنید بعد رفتارهای بعدی را قشنگ می توانید توجیه کنید. اگر احمق های امروزی را هم ببینید حیلی سخت نیست. یعنی یک احمق امروزی را ببینید، هزار و چهارصد سال ببریدش عقب. دقیقاً همان کارها را برایتان انجام می دهد. سوال: این حکم شرعی است که اگر کسی با خلیفه بیعت نکند خونش حلال است؟ - نه خیر. اگر کسی در مقابل حاکم اسلامی بایستد، نه در برابر کسی که سر اصل آمدنش سوال است که اصلاً یزید به چه مناسبت خلیفه شد؟ - خلیفه اول و دوم چی؟ همین جور. – یعنی اگر بیعت کنند بعد خارج شوند، آن ها که دیگر حاکم اسلامی بودند. – نه نبودند. – تبعیت از یک حاکم بر اساس شخصیتش است یا جایگاهش؟ - از حاکم اسلامی جامعه ی اسلامی. خیلی وارد قیودش فعلاً نشویم. سوال: بالآخره مردم می دانستند یا نمی دانستند؟ - برخی می دانستند، کثیری نمی دانستند. در آن هایی هم که می دانستند میزان علم و میزان جهل صفر و یکی نیست که. پنج درصد می داند نود و پنج درصد امر مشتبه شده. بیست درصد می داند هشتاد درصد امر مشتبه شده. – وقتی امر شتبه شده، او دیگر تکلیفی ندارد. – «لا یکلف الله نفساً الا وسعها» در صورتی است که خود شما زمینه را فراهم نکرده باشی. مثل این می ماند که از کسی بپرسیم این چه بود او خورد؟ بگوید یک چیزی بود این رنگی. می گوییم شراب بود. می گوید حرام است؟ می گوییم آره. می گوید من نمی دانستم. می گوییم مشا تکلیف نداری؟ چرا نمی دانسته؟ می توانسته بداند و نمی داند یا نمی توانسته بداند و نمی داند؟ این ها می توانستند بفهمند و نفهمیدند. به همین خاطر همه شان مسئولند.) سوم: دنیا طلبی. سومین ویژگی مردم دنیا طلبی است. مردم دنیا طلب بودند. یعنی چه اتفاقی می افتد که مردم جاهل می شوند و تحلیل نمی کنند و... « الناس علی دین ملوکهم» وقتی نخبه ها دنیا گرایی می کنند، مردم هم تبعیت می کنند. زمان خلیفه ی دوم گفتم برایتان، ابوموسی اشعری سخرانی می کند به مردم می گوید: اگر پیاده جنگ کنید نسبت به سواره ثوابش بیشتر است. حتی دارد که بعضی از مردم اسب هایشان را می زنند که بروید که جلوی ثواب ما را گرفته اید. بعد می بینند خود ابوموسی با کلی اسب و قاطر می آید که فقط چهل تا قاطر ثروتش را می بردند. مردم نگاه می کنند، یاد می گیرند. در دوره ی ما چرا می گویند مسابقه ی اشرافیت ثروتمندان؟ چرا؟ چون وقتی دولتمردان رفتند دنبال اشرافیگری، آن وقت یکی باید جلوی مردم را بگیرد. به مردم بگویید مردم ساده باشید. خب این آقایی که مسئول است چرا این طور می ریزد و می پاشد؟ رفتار او مردم را به شدت تحریک می کند. یعنی اگر او پنج تومان می کَنَد مردم تا صد تومان نکنند آرام نمی شوند. این واقعیتی که داریم در جامعه می بینیم ریشه در چه دارد؟ دولتمردان که رفتند دنبال زر و زور وای به حال مردم! (سوال: مردم الآن بیشتر خوششان می آید، مثلاً قبل از این که نامزدهای انتخاباتی بیایند وارد آن سالن مناظره بشوند، هر کدام که با ماشین ها ی مختلفی می آمدند، بعد بعضی ها که با پراید می آمدند بیشتر مورد تمسخر قرار می گرفتند. – کدام مردم؟ مردم چه کسانی هستند؟ - کسانی که من می دیدم. – حالا همه ی مردم آن هایی که شما می بینید، نیستند. ما هم یک سری مردم دیگری را می دیدیم. – اکثراً آن کسی را که ساده تر می آید یک جور ظاهرنما می دادند. – این جور نیست. ممکن است در یک دوره ای و به دلیل یک ذهنیتی، ساده زیستی را با ظاهر فریبی قاطی کنند، ممکن است بنا به سوابق و خاطراتی امر مشتبه شود، اما این که بگویید این نظر مردم در بلند مدت است این طور نیست. تلک الایامُ نُداوِلُها. می آید و می رود. خیلی مرعوب نشوید.) حالا این قیام چه ثمراتی داشت؟ امام حسین (علیه السلام) در قبال انحرافی که در جامعه ی اسلامی به وجود آمده بود، احساس تکلیف کرد و حرکت کرد. این حرکت و این قیام چه تحویل داد؟ چه چیزی گیر اسلام و جامعه ی اسلامی آمد، از قِبَل رفتار شجاعانه و حماسی اباعبدالله الحسین (علیه السلام)؟ به نظر می رسد ثمرات این قیام سه چیز است: یکی شخصیت دادن و بیدار کردن جامعه ی اسلامی. دوم تفکیک حساب اسلام از خلافت. و سوم. عبور دادن اسلام از مهلکه ی یزید. برویم سراغ شخصیت دادن و بیدار کردن جامعه ی اسلامی. جامعه ی اسلامی بیست و سه سال پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در وجود خودش و در میان خودش احساس می کند. پیامبری می آید که قرآن می گوید: «عزیزٌ علیه ما عنّتم » سختی های شما بر او خیلی سخت می آید. به شما مهربان است و الی آخر. این پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) می آید در مدینه ده سال حکومت اسلامی تشکیل می دهد. و کلی کار می کند. تقریباً ده روز قبل (قبل از برگزاری جلسه) جانشین خودش را معرفی می کند، چه جوری؟ خطبه ی غدیر را خوانده اید؟ چه کسانی خطبه ی غدیر را خوانده اند کامل؟ سوال: در خطبه ی غدیر چه چیزی آمده؟ خطبه ای که نبوده پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) همه ی مردم را جمع کرده همه که جمع شدند، گفته « من کنتُ مولاه فهذا علیٌ مولاه » . خطبه ی غدیر یازده بخش دارد. یک بخشش از اول تا آخر فقط درباره ی امام زمان (ارواحنا فداه) است. یک بخش کامل. در خطبه ی غدیر. حضرت آنجا می گویند علی (علیه السلام) و بعد از او. آقا آن من کنت مولاه آن مولا به معنای دوست نیست؟ این کتاب های دینی من نمی دانم چه طوری تالیف می شود. در خطبه ی غدیر غیر از مولی درباره ی امیر المومنین (علیه السلام) هیچ چیزی نگفته؟ بعد از همین من کنت مولاه چیه؟ «اخی و وصیی» ده جا حضرت می گویند به اِمرَة ، امره یعنی امارت فرمانروایی. این قدر در خطبه ی غدیر کلمات مختلف ما داریم، محال است بشود این ها را توجیه کرد. بعد جوری جلوه داده شده که گویا یک جمله ی من کنت مولاه فهذا علیٌ مولاه این مولا هم به معنای دوست است، کی بود کی بود، من نبودم. این جامعه ای که این اتفاقات افتاد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را بهش دادیم، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این کارها را کرد، از دنیا رفت. بعد این جامعه ی بی شخصیت به دلیلی که انشاالله خواهیم رسید، سقیفه را راه انداخت. کل دستور پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و آن غصه و خون دل خوردن پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را از بین برد. بعدش چه اتفاقی افتاد؟ بعدش این امت رفت پاره ی تن پیغمبر را به شهادت رساند. با چه وضعیتی بماند. بعد همین جامعه ی بی شخصیت، امیر المومنینِ (علیه السلام) زمان پیغمبر را، در زمان پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم)، حضرت به علی بن ابی طالب (علیه السلام) می گفتند یا امیر المومنین. پیامبر می فرمود: خدا گفته به تو بگویم امیر المومنین. امیر المومنین (علیه السلام) را نشاندند توی خانه. بیست و پنج سال. - نه آقا حضرت مشاور بود. بزرگواران تلاش بر این بود که نامی از علی (علیه السلام) نباشد. یک جایی که گیر می کردند و کارد به استخوان می رسید و نزدیک بود همه چی از هم بپاشد و آبرویشان برود و این ها، خیلی خب بگویید علی (علیه السلام) بیاید چه کار کنیم. از این باب این قدر از امیر المومنین (علیه السلام) سوال می شد. والا این که فکر کنید که هر روز که سوال می شد، هر مرتبه بگویند هر چه ایشان بفرمایند. این خیال باطلی بیش نیست. ( سوال: اگر می خواستند نام حضرت علی (علیه السلام) را حذف کنند پس چرا خود عمر اقرار به نام علی (علیه السلام) می کرد؟ می توانست اقرار به نام نکند. – این نکته ای است. اما اگر بدانید امیر المومنین (علیه السلام) جلوی چه فجایعی را می گرفت، و چه خرابکاری ها پوشانده می شد، او دیگر دست خودش نبود که این را نگوید. حکم کرد که این زن فحشا کرده ببرید بکشیدش. توی راه امیر المومنین (علیه السلام) دیدند و گفتند کجا می برید؟ گفتند می بریم سنگسار کنیم. حضرت گفتند برگردانید. رسیدند به خلیفه ی دوم، گفتند اگر این زن فحشایی کرده و باید سنگسار شود، آن حملش چه؟ گفت: من نمی دانستم باردار است. حضرت فرمودند: موقعی که اقرار می گرفتی هم رفتارت همین جور بود؟ گفت آره. به زن گفتند تو فحشا کردی؟ گفت نه. گفتند پس چرا ؟ گفت از ترس خلیفه. یعنی یک فضاحت هایی بار می آمد، حضرت می آمد جمع می کرد، آن جا دیگر دست خود این ها نبود که بگویند این را بگوییم یا نگوییم. دیگر در می آمد که: خدا وکیلی اگر تو نبودی من هلاک شده بودم.) این ها امیر المومنین (علیه السلام) را خانه نشین می کنند بعد این جامعه ی بی شخصیت می روند سراغ امیر المومنین(علیه السلام). سه تا جنگ حضرت راه می اندازد، خون به دل و حلق و چشم امیر المومنین (علیه السلام) می کنند. در جمل یک عده ی زیادی نمی آیند که : نه آقا با ام المومنین که نمی شود جنگید. در جنگ صفین آن مسخره بازی های حکمیت را در می آورند. در جنگ نهروان تمام که می شود، حضرت کلی تلاش می کند، شما آن خطبه های امیر المومنین (علیه السلام) بعد از جنگ نهروان تا شهادت را بخوانید. همه اش حضرت دارد گله می کند و از خدا طلب مرگ می کند از دست این ها. این جامعه ی بی شخصیت با امیر المومنین (علیه السلام) این جوری برخورد می کند. با امام حسن (علیه السلام) بیعت می کنند و آن طور در نخیله حضرت را تنها می گذارند. بعد حضرت را مصدوم می کنند، بعد مجبور به صلح می کنند، بعد حضرت را شماتت می کنند. بعد این جامعه ی بی شخصیت بیست سال در جریان صلح امام حسن (علیه السلام) را شماتت می کند. به امام حسن (علیه السلام) می گوید: تو حرکت کن فلان می کنیم بهمان می کنیم. این جامعه ی بی شخصیت توسط معاویه به اندازه ی کافی تحقیر می شود. معاویه به درک واصل می شود. بیست سال به امام حسین (علیه السلام) می گفتند برادرت را ول کن. ده سال می گفتند برادرت را ول کن. ده سال دیگر را می گفتند خودتی بیا ، ما هستیم. حضرت گفتند من الآن هستم. چه کار می کنند؟ نامه می نویسند، هجده هزار نفر بیعت می کنند، حضرت آدم می فرستد. اول او را تحویل می گیرند بعد از او جدا می شوند و او را به کشتن می دهند و ککشان هم نمی گزد. بعد همان ها علی رغم این که بیعت کرده اند با فرستاده ی امام، در مقابل عبیدالله که تنها یا با یک نفر یا با دوازده نفر یا با هفتاد نفر آمده درون کوفه، این جمعیت چند هزار نفری تسلیم او می شوند. خود این ها راه می افتند و می آیند امام حسین (علیه السلام) را با سبوعیتی می کشند که هیچ حیوانی با هم نوع خودش این کار را نمی کند. جامعه ی اسلامی این است. بعد در این جامعه ی اسلامی، امام حسین (علیه السلام) از مدینه که می خواهد به سمت مکه برود، از مکه که می خواهد برود کربلا، از کربلا خاندانش را به کوفه و شام و این ها می برند، چه آدم هایی را می بیند؟ چه می شود؟ چه می گویند؟ بالآخره برون داد این است که این جامعه ی اسلامی در قبال شهادت امام حسین (علیه السلام) تا زمان شهادت یا بی تفاوت اند یا خودشان جزو قتله اند یا این که ناراحت اند، کار مناسبی نیست بالآخره. بعدش هم گریه می کنند حیف شد سید اولاد پیغمبر را کشتند. این شخصیت جامعه است. این قدر جامعه بی شخصیت شده که هر کاری باهاش می کنند صدایش در نمی آید. خدا الهی خیر بدهد به مردم ما. هر چه قدر غرغر می کنند، سر و صدا می کنند، جیغ می زنند، و کارهای بد بد می کنند، وقتی احساس می کنند که شخصیت کلی جامعه می خواهد از بین برود، دعوا را می گذارند کنار. خدا را شکر. ( سوال: مثل کجا؟ - مثل انتخابات. انتخابات کشور ما در سال 90، بعد از انتخابات 88، اولین انتخابات مجلس بود اسفند 90. گروه های معترضین سال 88 گفتند کلاً تحریم می کنیم. اولاً که انتخابات مجلس به اندازه ی ریاست جمهوری استقبال نمی شود. ثانیاً آن هایی که تحریم کردند یعنی یک سوم هشتاد و پنج درصد، عملاً به آن ها رای داده بودند و نباید می آمدند. یعنی می شد حدود پنجاه و هفت درصد. هیچ وقت هم مجلس به پر شوری انتخابات ریاست جمهوری نبوده. مثلاً چهل، چهل و خورده در صد بشود. چه اتفاقی افتاد؟ شصت و پنج درصد مردم آمدند. که جزو ترازهای بالای مجلس است. مجلس انتخاباتش پنجاه و خورده ای، شصت درصد. چون یک بی تفاوتی هم هست. مثلاً یک ذره شور که می شود ما می گوییم بیاییم. حالا کی حال دارد؟! هستند دیگر! اما اگر احساس کنیم که اگر رای ندهیم، این می شود. یا همین انتخابات اخیر. بعضی ها می گویند بله اصلاح طلبان آمدند. کجا آمدند؟ سال 88 من خاطرم هست که رفتم شیراز برای یک سخنرانی برای انتخابات. همزمان با ما چند نفر از این جبهه ی مشارکتی ها در همان هواپیمایی بودند که ما بودیم. صبح که من می رفتم آن ها بودند، شب هم که برمی گشتم آن ها بودند. بعد در اتوبوس که سوار شدیم، یکی از خانم های جبهه مشارکت به یکی از آن آقایان می گفت در فلان جمع رفته بودم... داشت تعریف می کرد که چه شد در سخنرانی و این ها . 88 این جوری آمدند، کجا 92 این جور آمدند؟ بله برخی از بزرگان اصلاحات گفتند ما نظرمان با فلانی است. ولی آن کاندیدای اصلاحات که کنار کشید هم از آقای روحانی نام نبرد. یعنی آن ها مشارکتی نکردند. تنوری گرم نکردند. 72 درصد مردم آمدند. ولی بالآخره ما گلبول سفید داریم و گلبول قرمز داریم و گلبول غُر. جز خونمان است. یعنی کاری اش نمی شود کرد. عمل های مختلفی هم انجام شده ولی ناموفق بوده. مدام عود می کند و برمی گردد. ولی جامعه ی ما سر بزنگاه امتحانش را پس داده. اما این جامعه هر چه توی سرش می زدند بیشتر می رود پایین. عزیزم موقع زدن سرت را بگیر بالا دستت را بگیر جلو لااقل. هی می زنند هی می رود پایین تر. جامعه ی اسلامی کارش به جایی رسیده که کوفه، کوفه ای که تشکیل شد در سال 18 که نظامی ها بروند آن جا، اصلاً یک جور شهر نظامی هاست، کوفه ی جنگ آور ِ در جنگ با امیر المومنین (علیه السلام) همراهی بکن، در مقابل عبیدالله با چهارتا پیزوری اطرافش تسلیم شد. این یعنی این جامعه شخصیت و اقتدار و ثبات ندارد. ماندگاری ندارد. امام حسین (علیه السلام) با چنین جامعه ای طرف است. و قربانی این اتفاق و این روند و این روحیه در جامعه شد. اما با خون خودش روند جامعه را برگرداند. فرض بفرمایید یک چایی را دارید شیرین می کنید همین جور هم می زنید و هم می زنید، یک دفعه تصمیم می گیرید این طرفی اش کنید. به هم می ریزد، این ور و آن ور، چند لحظه طول می کشد. این تشبیه بسیار چیپ و به درد نخور برای این است. این جوری اش کرد. این جامعه یک کم قاطی پاتی شد، برگشت. کدام جامعه قیام کرد؟ همان جامعه ای که حضرت را شهید کرده بود. از کوفه آمدند حضرت را کشتند و از همان کوفه توابین راه افتادند. ( سوال: این شخصیت گرفتن جامعه و بیدار شدن اش چه اندازه ای بود؟ یعنی اندازه اش به حدی بود که به نظر من اصلاً خودش را نشان نداد، و گرنه آن تقیه ی امام سجاد (علیه السلام) برای چه اتفاق افتاد؟ یعنی اگر قائل به این باشیم که جامعه دچار یک شخصیتی شد و بیدار شد، امام سجاد (علیه السلام) اصلاً نباید تقیه می کرد. – عظیم یعنی چه قدر؟ صفر و یکی نگاه می کنید. شخصیت یافتن جامعه یعنی همه شدند مالک اشتر؟ نه. ولی حداقلش این است که امام سجاد (علیه السلام) تقیه نمی کرد. – نه. این را کی گفته؟ می دانید من شخصیت یافتن جامعه را در چه چیزی می بینم؟ در این که بعد از امام حسین (علیه السلام) دیگر حسین کشی نشد. شخصیت یافتن یعنی این. در این می بینم که همان جامعه ای که امام حسین (علیه السلام) را کشته بود، انتقام خون امام حسین (علیه السلام) را گرفت. سوال: حسین کشی نشد اما امام سجاد (علیه السلام) در یک موقعیتی قرار گرفت که اصلاً نمی توانست مثل پدر، پدربزرگ یا عموی خودش دین را تبلیغ کند. – مگر امام حسین (علیه السلام) می توانست تبلیغ کند؟ امام حسین (علیه السلام) چند تا حدیث دارد؟ روایات امام سجاد (علیه السلام) از امام حسین (علیه السلام) بیشتر است. این که می گویید شخصیت یابی باز دارید عینک امروزی می زنید. این طوری به ما بگو: مردم کوفه مثل رزمنده های هشت سال دفاع مقدس شدند؟ آقا رزمنده های هشت سال دفاع مقدس را الآن هم دنبالش نگرد. گشتیم نبود. آن اتفاقی که افتاد : جامعه ی حسین (علیه السلام) کش شد جامعه ی انتقام بگیر. این یعنی شخصیت یافتن. این مقدار. شخصیت یافتن یعنی این که دیگر توپ و پر و پیمان؟ نه آقا. اگر توپ و پر و پیمان بود که به قول شما امام سجاد (علیه السلام) می شد حاکم جامعه ی اسلامی و همه چیز برمی گشت.) شخصیت یافتن یعنی این جامعه، که اول گفتم چی بود تا اینجا حالا می خواهیم بگوییم چی شد از این به بعد. این که چه بود همین بود که دارید می بینید. هر کسی از راه می رسید، می زد تو سرش(جامعه) او هی می رفت پایین تر. دوباره می زد، دوباره می رفت پایین تر. امام حسین (علیه السلام) کاری کرد که این بار خواستند بزنند دستش را گرفت بالا و یک دانه زد. همان کسی را زد که زده بودش. یعنی در قیام توابین کوفیان علیه چه کسی قیام کردند؟ علیه یزیدی که باعث و بانی همه چیز بود. در قیام مختار علیه عبیدالله و شمر و سنان و دیگرانی که همه کاره بودند. در جریان حَرِّه ی واقِم که مردم مدینه شورش کردند چه؟ باز هم علیه یزید. من کاری ندارم که این اتفاقات چه قدر عمق داشت یا می توانست تا کجا پیش برود. من می خواهم بگویم جامعه می خواست به یک سمتی برود، امام حسین (علیه السلام) این را متوقف کرد، یک. دو، یک کم برگرداند. اما آن حالت متعالی و فوق العاده اش چه بود؟ این بود که امام حسین (علیه السلام) به جامعه ای برسد که آن جامعه دیگر ائمه را بیاورد سرکار. این بضاعت در جامعه نبود و امام حسین (علیه السلام) هم این را به زور ایجاد نمی کرد. (سوال: این که می فرمایید که جامعه ی حسین (علیه السلام) کش به جامعه ی انتقام حسین (علیه السلام) بگیر تبدیل شد، به نظر شما این عکس العمل طبیعی نبود یعنی به خاطر احساسات چنین وقایعی رخ دهند؟ - نه. به خاطر این که وقتی جو انسان را می گیرد تا یک جایی انسان پیش می رود. اما جو با همان سرعتی که می آید با همان سرعت هم فرو کش می کند. توابین حرکت کردند گفتند برویم. خب دو روز بعد گفتند نه دیگر واقعاً که نگفتیم برویم. یا سپاه شام را که دیدند دیگر باید کوتاه می آمدند. راه افتادند رفتند در آب فرات غسل کردند. سر تراشیدند. آمدند. با آن سپاه مُعظَم مواجه شدند، نه تسلیم شدند، نه فرار کردند و نه کوتاه آمدند. تا آخرین قطره ی خون هم جنگیدند. جو ا یک جایی آدم را پیش می برد. بله! رشادت و فلان و این حرف ها. بعد نه دیگر این قدر هم رشادت نه، حالا که دوستان زیاد هستند یک مقداری عقب نشینی. این ها تا آخرش ایستادند. این جو نبود. سوال: عذاب وجدان نبود؟ - عذاب وجدان را چرا بقیه نگرفتند؟ این گروه چه ویژگی داشتند که فقط این ها عذاب وجدان گرفتند؟ یک. دو این که آن کسی که این کار را کرده دیگر عذاب وجدانش چیست؟ بعد هم کسی عذاب وجدان می گیرد که مثلاً من الآن یک حرفی بزنم بعد بگویم این چه حرفی بود زدم؟ اما مثلاً من پنج نفر را بکشم بعد عذاب وجدان بگیرم. من اگر آمادگی کشتن پنج نفر آدم را داشته باشم، دیگر چیزی به نام عذاب وجدان در موردم معنا پیدا نمی کند. چون دیگر وجدانی نمانده که بخواهد عذاب بگیرد. سوال: خب سلیمان که آدم نکشت. – شما می گویید عذاب وجدان. من اصلاً بحث عذاب وجدان نکردم. سوال: در کتاب شهید مطهری آمده بود که بعد از واقعه ی عاشورا پسر امام حسن (علیه السلام) قیام می کند و مردم دوباره با او بیعت می کنند ولی دوباره ایشان را به شهادت می رسانند. این نشان می دهد که بیدار هم نشدند. – در این که این مردم دوباره زیر یوغ یزید قرار گرفتند... یزید وقتی که حضرت زینب (سلام الله علیها) را می خواهد بفرستد با احترام می فرستد، دوباره در شام همان روند حاکم می شود. من نگفتم امام حسین (علیه السلام) جامعه را از حضیض ذلت گرفت به اوج عزت برد. این را نگفتم. امام حسین (علیه السلام) روندی که داشت جامعه می رفت را متوقف کرد. در آن یک اتفاقاتی هم ایجاد کرد. شخصیت یافتن یعنی این. همین.) بعد در کنار این مردم مدینه. مردیم مدینه که وقتی امام حسین (علیه السلام) از آنجا شروع به حرکت کرد، علی رغم این که دیدند چه طور دارد می رود، هیچ عکس العملی نشان ندادند. ولی حضرت که شهید شد، قیام کردند و شورش کردند و یزید هم مسلم بن عقبه را فرستاد، رفت مدینه. می دانید چه کار کردند دیگر؟ مسجد پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلّم) را کردند اصطبل اسب ها، سه روز جان و مال و ناموس را آزاد کرد. جان و مال و ناموس. یعنی گفت زن های مدینه آزاد، هر کس هر غلطی می خواهد بکند، بکند. سه روز این کار را کردند مدینه را نابود کرد. راه افتاد به سمت مکه. این مسلم بن عقبه این قدر که آدم کشت معروف شد به مُسرِف بن عقبه. یعنی کسی که در کشتن اسراف می کند. بعد در راه از مکه به مدینه بیمار شد و می خواست بمیرد به حسین بن نُمِیر جانشین اش وصیت کرد که: من دیگر دارم می روم بهشت و هر چه قدر که می توانستم به امیر المومنین خدمت کردم، از این به بعد دیگر دست تو. حسین بن نمیر همان کسی است که حمله کرد به مکه که جریان عبدالله بن زبیر را جمع کند که آن اتفاق افتاد و یزید همان موقع سال 63 فکر می کنم، به درک واصل شد و این حسین بن نمیر برگشت. والا همان کسی بود که کعبه را به آتش بست و با منجنیق کعبه را زدند و اتفاقات آن موقع. کار اولی که حضرت کرد این روند را به معنایی که عرض می کنم، تغییر داد.

دو. تا زمان امام حسین (علیه السلام) و تا یزید ما وحدت می بینیم بین دو تا جایگاه. رهبری دینی و رهبری سیاسی. رهبر دینی همان کسی است که رهبر سیاسی است. یک کسی وارد جامعه اسلامی شده می خواهد اسلام را بشناسد، خلیفه ی اول. خلیفه ی دوم خلیفه ی سوم. بعد امیرالمومنین (علیه السلام)، امام مجتبی (علیه السلام)، بعد معاویه، بعد یزید. صبر کن صبر کن. یزید؟ آره. کسی که می خواست اسلام را بشناسد باید می رفت پیش یزید. آقا ما آمده ایم پیش شما این آیات قرآن که می فرماید که ... آن چیه دستتان؟ -شراب است دیگر. قل قل قل – مگر این حرام نیست؟ - شما دیگر خیلی سخت گرفته اید. بیاورید برای آقا هم. این نماد اسلام است. می دانید مثل چیست؟ فرض کنید ما مثلاً به یک نفر رای می دهیم می شود رئیس جمهور بعد خود ما قبول نداریم. چه قدر کار سخت است. یا یک کسی می شود رئیس جمهور ما به او رای نداده ایم، قبولش هم نداریم ولی خب رئیس جمهور است دیگر. هر کاری می کند بالآخره کار رئیس جمهور قانونی کشور است. در مقابل یک مخالف که قرار می گیری طبیعتاً باید از کیان نظام و مسئولین نظام در حد جایگاهشان دفاع بکنی. چه قدر سخت است. می خواهی از کاری دفاع بکنی که خودت هم قبول نداری. یزید در راس است، طرف می آید وارد می شود می بیند کاری نیست در حُرمات دین که این برادرمان فعالانه درش مشارکت نداشته باشند. اصلاً تخصص شان انجام همین افعال حرام است. حضرت چه کار کرد؟ حضرت کاری کرد که بعد از او کسی وارد جامعه ی اسلامی می شود ازش بپرسند کارت چیست؟ سوال سیاسی و کار سیاسی داری یا سوال دینی و کار دینی داری؟ سوال سیاسی آن طرفی سوال دینی این طرفی. نه به این خط کشی که من می گویم ها. زمان امام صادق (علیه السلام) هیچ کس عالم دین را منصور دوانیقی نمی داند. زمان امام باقر (علیه السلام) همین طور. امام حسین (علیه السلام) یک کاری کرد که کثافت کاری های حکام فاسقِ فاجر پای دین نوشته نشود. هر غلطی آن ها می کنند هر کسی می بیند می گوید این دین. دین گفته این و این و این آقایان الحمدلله قلپ قلپ میل می فرمایند. این چه جور دینی است. خاطرتان هست می گفتم حضرت امام (رحمة الله علیه) به علما به روحانیون می گفتند این جوری نگویید. این دین را تبیین کنید بعد مردم فکر کنند این قرآن را ما برای مردم می گوییم ولی پشتش یک چیزهایی برای خود ما نوشته شده. انگار قرآن یک دستورات عمومی دارد یک دستورات خاص که همان زیر آب رفتن است برای روحانیون. این نیست. همه داریم از یک قرآن تبعیت می کنیم. امام حسین (علیه السلام) کار دومی که کرد این بود که اجازه نداد بعد از این خلفا بشوند نماد دین. چون اگر این اتفاق می افتاد تکلیف اسلام دیگر دو نسل بیشتر کار نداشت. کلاً دیگر چیزی به نام اسلام از بیخ نبوده. (سوال: یعنی آن موقع دین از سیاست جدا بوده؟ - نه این که دین از سیاست جداست. تا زمان خلیفه ی سوم اگر کسی کار سیاسی یا کار دینی دارد باید برود سراغ یک نفر. از آن طرف اتفاقی که افتاد در مقام واقع خلیفه ی سیاسی مُراعی مسائل دینی نیست. یعنی خرابکاری می کند. خب کسی که در جامعه ی اسلامی وارد می شود و می رود پیش این، طبیعتاً تمام رفتارهای او را به حساب دین می گذارد. امام (علیه السلام) می خواهد این را تفکیک کند نه این که بگوید دین از سیاست جداست. می خواهد بگوید که شما می خواهی مسائل دینی را بدانی، برو سراغ این آدم. این آدم مسائل دینی را که برای شما می گوید، این را هم می گوید که سیاست جزو دین است. اما به تو می فهماند که این کسی که فعلاً به عنوان خلیفه ی سیاسی مطرح است، این آن کسی نیست که دین گفته. این تفکیک انجام بشود. تا کِی؟ تا وقتی که زورمان برسد که این دو تا را با هم یکی بکنیم. زورمان رسید؟ نه. هزار و سیصد و خورده ای سال طول کشید تا یک امامی پیدا شود و مردم پاکار بایستند و ما بتوانیم دوباره این دو تا را به هم برسانیم. و الا نمی شد. (سوال: چه طوری این مورد دوم بعد از کشته شدن امام حسین (علیه السلام) در جامعه نمود پیدا کرد؟ - واقعیت را ببینید. زمان امام صادق (علیه السلام) همه می گویند عالم کیست؟ زمان امام باقر (علیه السلام) می گویند کیست؟ ما می خواهیم نماد اسلام خلیفه نباشد. چرا؟ چون خلیفه متظاهر به اسلام هم نیست. ما می خواهیم این اتفاق بیفتد. افتاد؟ واقعیت تاریخی را ببینید. سوال: مراجع تقلید ما باید از نظر سیاسی هم پر باشند یا نه می توانند هم نباشند؟ ما که مرجع تقلید انتخاب می کنیم باید هم از نظر دینی بررسی اش کنیم و هم از نظر سیاسی؟ - در انتخاب مرجع تقلید امام (رحمة الله علیه) می فرمایند با توجه به ادغام و مزجی که الآن بین مسائل دینی و مسائل سیاسی اتفاق افتاده، عملاً نمی توان فقط به جنبه های فقهی دقت کرد در انتخاب مرجع. اما نکته این است که آیا مراجع ورود سیاسی دارند؟ آیا در مسائل سیاسی این ها نقشی، دخالتی، نظری چیزی دارند یا نه. این را تا اجتهاد و تقلید صبر کنید ان شاء الله آنجا مفصل می پردازیم. سوال: امام حسین (علیه السلام) از چه طریقی وارد شد... - امام حسین (علیه السلام) قداست یزید را زد. یک کاری کرد که یزید دیگر قداست نداشته باشد. زور دستش است، خب حاکم سیاسی است ولی قداستی ندارد که حاکم دینی باشد.کاری کرد که یزید مجبور شد باطن خودش را رو کند، وقتی رو کرد مردم گفتند نه دیگر این وحشی نمی تواند رهبر دینی باشد. همین. سوال: شما گفتید که امام حسین (علیه السلام) کاری کردند که دیگر مردم خلیفه را نماد دین نمی دانستند. در حالی که شهید مطهری در کتاب شان تحلیلی دارند که می گویند مردم معاویه را آدم خوبی نمی دانستند ولی خلیفه ی خوبی می دانستند. یعنی سیاستمدار خوبی می دانستند در حالی که همان ها اعتقاد داشتند که نماد یک آدم خوب نیست. – چه کسی او را خوب نمی دانست؟ مردم شام؟ مردم شام او را بسیار آدم دینداری هم می دانستند حتی بعد از مرگش. در زمان عباسیان، معاویه سال 60 مرده عباسیان 110 یا 120 شروع کردند، هنوز می گویند معاویه اهل بیت پیغمبر بود و جانشین پیغمبر بود. این که در جامعه ی اسلامی برخی از مردم، بله، خیلی از مردم مکه، مدینه، کوفه، بصره با شناختی که از معاویه داشتند می دانستند او آدم صالحی نیست اما این بروز و ظهور نداشت. یعنی کسی در زمانی که معاویه خلیفه بود، جرات نمی کرد که واقعاً تظاهر به این بکند که خلیفه حاکم سیاسی است، حاکم دینی کس دیگری است. اما زمان امام صادق (علیه السلام) این دیگر قشنگ بروز پیدا کرد. با این که زمان امام صادق (علیه السلام) به جهت سیاسی اختناق خیلی وحشتناک و بیشتر بود. سوال: این کلاً چیز خوبی است کسی که لباس روحانیت به تن دارد در مقام اجرا باشد؟ - در مقام اجرا بودن اگر منظورتان کارهای اجرایی است، نه امام (رحمة الله علیه) با این موافق بودند و نه آقا (حفظه الله) موافقند. نه شهید بهشتی موافق بود و نه شهید مطهری. این ها معتقد بودند که کار اول و اصلی روحانیت کار اجرایی نیست. یک جایگاه هایی مثل رهبری، مثل ریاست قوه ی قضاییه، این ها نیاز دارد که فرد روحانی باشد با توجه به نیازها و تخصص هایی که لازم است. اما رئیس جمهور هم روحانی باشد؟ کارهای اجرایی، مدیر کل و ... این ها لازم است روحانی باشند؟ امام (رحمة الله علیه) با این مخالف بودند. شهید بهشتی و شهید مطهری هم همین طور. آقا (حفظه الله) هم همین طور. که کار اولیه ی روحانیت پست های اجرایی نیست. مگر آن جایی که بهتر از روحانی نداشته باشیم. مثلاً سر ریاست جمهوری، خودِ آقا کاندیدا نمی شدند دیگر. امام (رحمة الله علیه) تاکید کردند. و آنجا هم نه امام (رحمة الله علیه) و نه آقا معتقد به این نبودند که یک روحانی بیاید کار اجرایی بکند. ولی امام (رحمة الله علیه) به آقا می گویند شما باید بشوید. چرا؟ چون بهتر از شما برای ریاست جمهوری نیست. سوال: برای این که زشت است یا برای این که اصل این غلط است؟ - نه. آن یک نکته ی دیگری است. یک بحث چیز دارد که ...بله روحانیت نیاید که فحش را روحانیت نخورد. این یک بحث است. اما دوم این که رسالت روحانیت این نیست. کار روحانیت آن چیزی است که ان شاءالله عمری باقی بود در کتاب پیرامون جمهوری اسلامی بحث می کنیم. شهید مطهری آن موقع می گوید که یک روحانی چه کار باید بکند. اگر الآن به من بگویند مهم ترین وظیفه ی روحانیت چیست؟ من می گویم مسجد داری. مسجد. مسجد با روحانی خوب. البته من تعریفم را از روحانی خوب بگویم باید با ذره بین بگردید. مسجد با روحانی خوب. روحانی خوب چه روحانی است؟ بعد آن مسجد چه ویژگی هایی باید داشته باشد؟ ان شاءالله پیرامون جمهوری اسلامی. سوال: امکانش هست با توجه به این بحث یک اشاره ای به آن مقاله ای که در روزنامه ی بهار بود مبنی بر رهبریِ.... – اگر که بزرگواری بفرمایید و بنده را عفو بکنید موجبات مزید امتنان را فراهم کردید. چون ب بسم الله را بگویم تا میم صدق الله من را می برید. فضا هم خیلی آماده است الحمدلله. دلها همه آماده است که روانه بشویم... ان شاءالله خدا به راه راست هدایتشان بکند. در این حد می توانم مشارکت کنم.)

سوم. عبور دادن اسلام از مهلکه ی یزید. خوب عنایت کنید. یزید چه جور آدمی بود؟ ما توی صلح امام مجتبی (علیه السلام) یک اشاره ای کردیم. در افواه معمولاً این طور است که: آره معاویه زرنگ بود یزید یک احمق بی شعور نفهم. اصلاً این طور نیست. یعنی مثلاً فکر کنید یزید عقب مانده ی ذهنی بود. یک آدم خل و چلی بود. گل مراد بود مثلاً. خنده و گریه اش مثلاً معلوم نبود. این اشتباه است. اصلاً یزید یک چنین آدمی نبود. وقتی که آمد سرکار، یک خطبه ای خواند یزید. می گوید که : بابام معاویه شما را زیاد به جنگ می فرستاد. من اهل این نیستم.. حتی المقدور با صلح پیش برویم. درگیری ایجاد نشود. جنگ گرفتاری دارد. آدم از خانواده اش دور می شود. کشته، مجروح، فلان. به نظر شما این حرف، حرفِ آدم بی عقل است؟ گفت پدرم سالی یکبار از بیت المال پول می داد. من سالی دوبار می دهم. چنین می کنم. چنان. یزید عقب مانده ی ذهنی نبود. یزید یک اشتباه محاسباتی کرد. یک اشتباه محاسباتی. یعنی وقتی چید، خواست تحلیل کند و آینده پژوهی بکند و مقدمات و ماخّرات را ببیند، اشتباه کرد. همین. یزید اشتباه کرد. در چی؟ در تشخیص زمانِ محوِ دینی به نام اسلام. همین. طفلک اشتباهش همین بود. یک ذره محاسبه کرد. وسط فرمول اشتباه کرد. یک ایکس را ایگرگ کرد بعد نتیجه غلط گرفت. او فکر کرد وقتش شده، در حالی که هنوز وقتش نشده بود. یعنی کافی بود یزید یک بیست سال سی سال مثل معاویه ادامه بدهد. بعد تمامش کند.. طفلک حماقت کرد. زود حرفش را زد. این را نگه دارید. سوال: به نظر شما منافق بدتر است یا کافر؟ قطعاً منافق. «انّ المنافقین فی درک الاسفل من النار». اینجا ما وقتی می گوییم کافر بدتر است یا منافق همه می گویید منافق. درست هم هست. حالا سوال دوم: حکومت کفر بدتر است یا حکومت نفاق؟ همین که با هم اختلاف کردید بر خلاف سوال اول، یعنی اینجا یک ذره دقت می خواهد. خوب حواس ها با من. منافق از کافر بدتر است اما حکومت نفاق از حکومت کفر بهتر است. نه آقا! چه حرفی است. حکومت کفر باشد آدم تکلیفش مشخص است. حکومت نفاق را نمی فهمی. همین. همین که نمی فهمی خوب است. حکومت کفر وقتی می آید سرِکار... حکومت کفریم. آمده ایم اسلام را از ریشه بزنیم. بنده دارم عرض می کنم بنده یزید هستم، کافر. اسلام بی اسلام. کاسه کوزه جمع. یا علی. حالا یا علی نه. یا معاویه. جمع کنید. حکومت کفر می آید که اسلام را جمع کند. کارِ یزید. حکومت نفاق مثل حکوم معاویه. توی دلش همان است ولی در ظاهر، ذیل حکومت او اصل اسلام به حیات خودش ادامه می دهد. یک هلک و تلکی می کند. منافق از کافر بدتر است اما حکومت نفاق از حکومت کفر بهتر است. برگردم به حرف قبلی ام. یزید از راه آمد، یک نگاهی کرد به فضا، دید وقتش است. « لَعِبَت هاشمٌ بالمُلكِ فلا. خبرٌ جاءُ وَلا وحيٌ نَزَل» پیغمبر اینا یک بازی راه انداختند که همین جوری حکومت کنند. نه جبرئیلی بوده نه وحی. حالا ما که از خودیم. پیغمبر آمد کفت ما پیغمبریم می خواستند حکومت راه بیاندازند. عیب ندارد. حالا دوست داشتند حکومت کنند. یک ذره طفلک این شعر را زود خواند احمق. بیست سال دیگر باید این شعر را می خواند. این شعر را که خواند و بر اساسش عمل کرد، یعنی گفت فرق من با معاویه چیست. معاویه ی کافر با نفاق همین طوری مدام جلو می رفت. تظاهر هم نمی کرد. من کافرم. این حماقت بهترین ابراز را داد دست امام حسین (علیه السلام). در مورد معاویه امام حسین (علیه السلام) می گفت نگاه کنید. مردم می گفتند خب نگاه کردیم. چیزی نیست که. در مورد یزید امام حسین (علیه السلام) اصلاً لازم نبود بگوید نگاه کنید. مردم که نگاهش می کردند: اِ! دارد شراب می خورد که. سگ ها کی اند؟ میمون ها دارند چه کار می کنند اینجا؟ تمام بود. اشتباه یزید این بود که حکومت کفر را آشکار کرد. وقتی حکومت شد حکومت کفر، طبیعتاً می خواهد با اسلام چه برخوردی بکند؟ می خواهد بزند. یزید خیلی رو گفت: من آمده ام که اسلام نباشد. دو لبه ی قیچی را به هم نزدیک کرد. آمد که اسلام را تمام بکند. حضرت خودش را گذاشت این وسط. گذاشت وسط این را نگه داشت. اسلام ماند. امام حسین (علیه السلام) قطعه قطعه شد. دیگر بعد از این هیچ احمقی این حماقت را تکرار نکرد. هیچ کدام از خلفا از سلک یزید و از سنخ یزید در موردِ دین حرف نزدند. حتی هارونی که به جهت تظاهرش به فسق و فجور خیلی شبیه یزید بود. آدم خیلی کثیفی بود به جهت اخلاقی. ولی هیچ وقت نیامد بگوید من آمده ام... در خفا شاید چهار تا حرف مفتی می زدند، یک غلطی می کردند اما تظاهر نمی کردند. یزید حکومتش حکومت کفر است، آمده است کار را تمام کند. امام حسین (علیه السلام) کاری که کرد این بود، (یزید) آمد این دو تا لبه را برساند به هم، حضرت این وسط این را نگه داشت. این همین طور آمد و آمد و آمد به امید روزی که این دو لبه دوباره باز شود و اسلام فراگیر شود. توانست؟ نگاه کنید. نه آقا. ما شیعیان که 200، 300 میلیون بیشتر نیستیم. اولاً 200، 300 میلیون کجا آن تعداد کجا؟ ثانیاً بگو چند میلیارد مسلمان. این را بگو. یزید آمد این را تمام بکند، حضرت این را نگه داشت بُرد آزادش کرد. وقتی آزاد شد طبیعتاً اقبال مجدد و و الی آخر. یک بحث امروزی بکنم: می گویند امام (رحمة الله علیه) چرا بعد از این که آقای بروجردی سرش را گذاشت زمین شروع کرد؟ این نشان می دهد آقای بروجردی خیلی...امام (رحمة الله علیه) خیلی.... یک دقیقه صبر کن. به من بگو وقتی آیت الله بروجردی (رحمة الله علیه) از دنیا رفت، برخورد شاه چه بود؟ من معتقدم، با همین اطلاعات اندک، که شاه هم اشتباه محاسباتی کرد. شاه یک برنامه ای در ذهن اش بود برای این که دین و خط و زبان و تاریخ ما را بزند. که تاریخ را انجام داد بقیه را می خواست دانه دانه انجام دهد. اشتباهی که شاه کرد این بود: 1320 که آمد بیست و یکی دو سه ساله بود. آمد گفت آن موقع جوان بودم. بعد هم مرجعیت عام آیت الله بروجردی بود، نمی شد. الآن آقای بروجردی رفته. من هم نوزده سال حکومت کردم هم شدم چهل چهل و یک ساله و هم کلی تجربه پیدا کردم. میخ را دیگر سفت کوبیده ام. از آن طرف مراجع هم که متعدد شده اند و ما هم که پیام به آیت الله اراکی در نجف دادیم. دیگر جنس جور است. الآن وقتش است. تاریخ را که عوض کردند. بهائیت را بیاوریم و بعد هم دین و بعد هم خط و فلان و . آن هم اشتباه کرد طفلک. یعنی اگر او 1339-40 که شروع کرد تا مثلاً 1370-80 او هم صبر می کرد، یعنی چهل سال دیگر جامعه آن روند را طی می کرد، این 40 تا 57 مثلاً می شد پنجاه سال، هیچ بعید نبود آن چیزی که آن ها می خواستند با تدریج فرهنگ جای خودش را باز کند. همان طور که دیدید سال 43 که امام (رحمة الله علیه) تبعید شدند، خیلی اتفاق خاصی نیفتاد. به نظر من شاه هم اشتباه محاسباتی کرد. زود تصمیم گرفت یک کاری انجام دهد. باید یک کم صبر می کرد با تدریج با مشورت با بزرگان و عزیزان و اندیشمندان مناسب تر رفتار می کرد، آن ابله. زود عمل کرد، یک دفعه ای حساسیت ایجاد کرد، عکس العمل مردم کار دست او داد. کار سوم امام حسین (علیه السلام) این بود در مقابل حکومت کفر، اسلام را نجات داد. این حدیث که : « الاسلام نبوی الحدوث و حسینی البقا» من نرفتم نگاه کنم که به جهت سندی چه قدر این روایت معتبر است و قابل استناد است. اما حدیث هم که نباشد اسلام نبوی الحدوث است. پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایجاد کرد و حسینی البقاء است و امام حسین (علیه السلام) باعث بقای آن شد. روایت هم نبود ما خودمان چنین ادعایی می کردیم حرف گزاف نبود. سوال: - حکومت با کفر باقی می ماند ولی با ظلم باقی نمی ماند این که ربطی به اسلام و مردم ندارد که. یک حاکمی می آید سرِکار، کافر است. مردم مسلمانند، شیعه اند، سنی اند، لائیک اند، گبرند، جهودند، هر چی، اگر حاکم کافر باشد می تواند حکومت را نگه دارد، اصلاً به مردم کاری نداریم. این روایت در مذمت ظلم است ربطی به موضوع ما ندارد. اما اگر حاکمی بیاید سرِکار ظلم بکند، این حاکم ظالم، نمی تواند حکومت را نگه دارد فارغ از این که مردم چه دینی دارند. چرا؟ چون مردم بما هو مردم فارغ از دین و آیین شان، با ظلم درگیر می شوند و عکس العمل نشان می دهند. ولی ممکن است با کفر کاری نداشته باشند. ما در آنجا در مورد جامعه ی اسلامی بحثی نداریم. سوال: حکومت منافق ظلم نمی کند به دین داران؟ - همین. حکومت منافق چون نمی خواهد اصل دین را بزند، مسلمین تحریک نمی شوند، بازی بازی می کند. کاری که معاویه می کرد. سوال: اینی که گفتید حکومت کفر نمی آید خودش را همان قدر خوب نشان بدهد، الآن بین... – آن نفاق است دیگر. آنی که دارید می گویید نفاق است.) این قسمت را ببندیم. این بحث را قبلاً مطرح کردیم. اگر امام حسین (علیه السلام) قیامش این قدر برکات داشت، اسلام را حفظ کرد، حسابش را از حکامِ منافقِ متظاهرِ به فسق جدا کرد، شخصیت داد به جامعه ی اسلامی، چرا بقیه ی ائمه (علیهم السلام) قیام نکردند؟ این بحث را چون در سیری در سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) اشاره کردیم، اینجا خیلی توضیح نمی دهم. فقط مرور کنیم. امام تنها فرد لایق خلافت است. این امام را یا مردم می شناسند، و با او بیعت می کنند، یعنی حق او را می شناسند و با او بیعت می کنند. حکومت تشکیل می دهد. مثل حضرت علی (علیه السلام) و امام مجتبی (علیه السلام). امیر المومنین (علیه السلام) چهار سال و نه ماه، امام مجتبی (علیه السلام) حدود هفت ماه. یا این که مردم حق او را نمی شناسند. این امام یا یاران واقعی برای قیام دارد، قیام می کند، اگر بتواند حکومت تشکیل دهد نتواند قیام می کند. مثل اباعبدالله الحسین (علیه السلام). اما اگر امام یاران واقعی برای قیام ندارد، ما دو جور حاکم داریم: حاکم ظاهر الفساد و غیر ظاهر الفساد. اگر حاکم ظاهر الفساد نیست امکان همکاری دارد. همکاری در عین این که امتیاز ندهد. امام رضا (علیه السلام). نه حاکم ظاهر الفساد است امکان همکاری وجود ندارد. تقیه می کنیم در عین حال مبارزه هم می کنیم. بله این که قیام اباعبدالله (علیه السلام) چنین برکاتی داشته است، درست. اما ما برای این که بگوییم آیا بقیه ی ائمه (علیهم السلام) هم باید مثل امام حسین (علیه السلام) قیام می کردند یا نمی کردند، باید به این نکته توجه کنیم که آیا شرایط موجود در زمان اباعبدالله الحسین (علیه السلام) با شرایط دیگران یکی بوده یا نبوده. اگر شرایط یکسان نبوده، توقع یکسان توقع معقولی نیست. این را که قبلاً بحث کرده ایم. رد شویم؟ یادداشت کنید. (سوال: می خواستم ببینم آن موقع که امام علی (علیه السلام) و امام حسن (علیه السلام) خلافت داشتند، فقط به یک منطقه تسلط داشتند یه به تمام مناطق تسلط داشتند؟ مثلاً به دمشق و نجف و جاهای دیگر هم تسلط داشتند؟ - امیرالمومنین (علیه السلام) وقتی آمدند سرِکار قاعده این بود که والیانی را منصوب می کردند به این ها می گفتند بروید فلان جا. مثلاً آذربایجان، طبرستان، خراسان، مدائن این طرف بصره، مدینه، مکه، یمن، فلسطین و شامات. این ها اعزام می شدند. حضرت در نامه های مختلفی که به این ها حکم می دهد می نویسد: فبایعی. برو برای من بیعت بگیر. چون حضرت در مدینه با بیعت مردم حکومت تشکیل داده بود، آمده بود کوفه را می خواست دارالخلافه کند، این ها را می فرستاد. این ها هم می رفتند اما خب طبیعتاً در جایی که معاویه حضور داشت، حاضر به پذیرش این حرف نبود. سوال: مگر امام علی (علیه السلام) خلافت نداشتند؟ پس معاویه چه کاره بوده ؟ - معاویه در آن قسمتی که خودش بود که سالها حکومت کرد. حضرت سال 35 آمده سرِکار، 17 سال است که معاویه آنجا... سوال: نمی توانستند معاویه را کنار بگذارند؟ - نه دیگر. حضرت وقتی آمدند سرکار معاویه در شام با توجه به گستردگی جغرافیایی منابع انسانی و منابع اقتصادی، یک قدرتی پیدا کرده بود. حضرت اول به او گفت بیا بیعت کن. کار را بگذار زمین. او گفت من با تو بیعت نمی کنم. تو قاتل عثمانی. و اعلان جنگ داد. حضرت هم با او وارد در گیری شدند. اما قدرت او در حدی بود که تا یک حدودی مقاومت کرد، بعد هم که حضرت خواست پیروز شود گرفتاری حکمیت. سوال: بعد از شهادت امام علی (علیه السلام) تا موقعی که امام حسین (علیه السلام) قیام کردند، اسلام اصلاً هیچ پیشرفتی نداشته؟ بالآخره جاهای دیگر تسلط داشتند نمی شده که همه جا معاویه تسلط داشت و نمی گذاشت اسلام پیشرفت کند. – چرا. اسلام پیشرفت کند یعنی دایره ی جامعه ی اسلامی گسترده تر بشود یا... سوال: همان هایی که هستند باقی بمانند نه این که کلاً... شما گفتید هیچ پیشرفتی ...یعنی معاویه که آمد تا 42 سال بود کاری کرده بود که مردم جاهل شده بودند. آن هایی که قبلاً بودند زمان امام علی (علیه السلام) یاران این ها بودند آن موقع چه کار می کردند؟ - خیلی از این ها که شهید شدند. در جنگ جمل و خیلی ها در صفین شهید شدند. آن هایی که باقی مانده بودند و سرشان به تن شان می ارزید را هم معاویه شروع کرد به ترور. مثل حجر بن عُدی. مثل « عمرو بن عمرو حج». این ها را هم شهید کرد. عملاً آن هایی را که صدایشان می توانست دربیاید را کشت. یک عده ی معدودی بنی هاشم مانده بودند. که هر فرصتی گیر می آورد یکی از این ها را می کشت. چرا در صلح نامه ی امام حسن (علیه السلام) آورد که معاویه به امام حسن (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) تعرض نکند؟ چون نقشه ی دائم الاجرای معاویه ترور بود. اولین کسی که در اسلام سم دادن را باب کرد، معاویه بود. با سم بکشد، ترور بکند. امان بدهد بعد بزند بکشد، کارهای معمولی بود که معاویه می کرد. سوال: ....به خاطر قیام مختار....؟ قیام مختار بعد از قیام امام حسین (علیه السلام) است. سوال: نه شاید اگر مختار قیام نمی کرد، هدف قیام امام حسین (علیه السلام) آن قدر... – هدف قیام امام حسین (علیه السلام) وقتی حضرت زینب (سلام الله علیها) رسیدند به شام، هدف قیام کامل محقق شد. دیگر نیازی نبود که بعد اتفاقی بیفتد. قیام مختار و توابین قیام هایی بودند که یک عده ای به واسطه ی آن قیام ها پاک شدند. از آن طرف هم دل اهل بیت (علیهم السلام) شاد شد. خصوصاً در قیام مختار. به خاطر این که انتقام گرفته شد. ولی این که اگر آن قیام ها اتفاق نمی افتاد این قطع می شد، نه خیر، چون ما وقتی اتمام کار اسرا در شام را می بینیم کار یزید یکسره شده تمام شده. که یزید تمام اموال را بر می گرداند و با احترام این ها را می فرستد به مدینه. سه روز هم خودش برایشان مراسم عزا برپا می کند. سوال: در جهت آگاهی مردم که تاثیر داشت. – نه قیام مختار قیام.... سوال: مختار که قیام کرد همه گفتند به خاطر چه؟ یعنی یک جوی حاکم شد که ببینند برای چه مختار قیام کرده؟ برای چه آن قدر قیام های پی در پی رخ می دهد؟ - کسی منکر اصل آگاهی دهی و تاثیرات قیام نیست. اما این که اگر آن قیام نبود این به نتیجه نمی رسید را عرض می کنم. و الا وقتی توابین کشته می شوند یک عده مردم می دیدند فکر می کردند و به حقانیت پی می بردند. اما این که اگر آن ها نبودند چه می شد؟ ما نگاه می کنیم می بینیم پایان قیام امام حسین (علیه السلام) قبل از این که هر گونه عملیات انتقام جویانه اتفاق بیفتد، چه شد؟ هیچی، حضرت زینب و امام سجاد (سلام الله علیهما) کاری کردند که یزید دستانش را آورد بالا گفت تقصیر من نبود این ملعون عبیدالله این کار را کرده. این یعنی قیام خودش به ثمر رسیده. آن ها کارهای مفیدی نکردند؟ چرا آن ها کارهای مفیدی کردند ولی آن کارهای مفید شرط اتمام و اکمال قیام نیست. آن ها یک رفتارهای جدایی است که قابل تحلیل در فضای خودش است. سوال: امام سجاد (علیه السلام) مخالف نبود؟ - نه خیر. سوال: توی فیلم نشان داد که ایشان موافق قیام مختار نبود. – حالا فیلم را من کامل ندیدم اما این جور نبود به خاطر این که امام سجاد (علیه السلام) وقتی که مختار و محمد حنفیه می آیند به خاطر فضای تقیه چیزی نمی گویند. بعد که محمد حنفیه می آید حضرت می فرمایند من تو را وکیل قرار دادم و به نوعی می گویند کاری که شده، شده. یعنی همان اتفاقی که دارد می افتد. و بعد زمانی که پسر مختار پیش امام صادق (علیه السلام) و همین روایت از امام باقر (علیه السلام) هم نقل شده که کسی به او می گوید تو پسر کسی هستی که فلان کرد و بهمان، حضرت به شدت با او برخورد می کنند و شروع می کنند از مختار تعریف کردن و خیلی او را تمجید می کند. در این که قیام مختار منافاتی با فرمایش اهل بیت (علیهم السلام) نداشته هیچ تردید نکنید. در این که قیام او باعث شادی دل اهل بیت (علیهم السلام) شد، در این هم هیچ تردیدی نکنید. اگرچه که ما در رفتار مختار چه در زمان امام مجتبی (علیه السلام)، آن محاسبه گری که کرد و نیامد، و هم در جریان قبل از قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) که تسلیم شد، این دو تا را ناشی از محاسبه گری او می دانیم و این ها را تایید نمی کنیم. اما قیام مختار قطعاً مورد تایید اهل بیت (علیهم السلام) بوده.)

ماهیت این قیام چیست؟ ما قسمت اول بحث را تمام کردیم که گفتیم اولاً چرا باید عزاداری کنیم و چرا باید دائمی باشد؟، قسمت دوم این بود که چرا حضرت شهید شد؟ چون قیام کرد. چه شد که قیام کرد؟ انحراف. قیام چه ثمری داشت؟ عرض کردیم؛ می رویم سراغ محور دوم آن جدول اصلی. طرح را خاطرتان هست؟ ماهیت این قیام چیست؟ بر حسب علل داخلی و علل خارجی . بر حسب علل داخلی قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و عاشورا دو چهره دارد: که باید هر دو تا را ما با هم ببینیم. این دو تا چه هستند؟ یک. چهره و بعد ظلمانی. دو. چهره و بعد نورانی. این دو تا یعنی چه و در برخورد با این ها چه طور باید تحلیل کنیم. وقتی می گوییم بعد ظلمانی، بعد ظلمانی کدام بعد است؟ بروید سمت سپاه سی هزار نفره ی عمر سعد. چه می بینید یکسری آدم بی دین بسیاری از این ها وحشی که مثل ده دوازده روز دیگری در سال 61 ظرف یک روز یک وحشی گری کردند که نه قبلش کسی کرده و نه بعدش کسی می کند. این می شود جنبه ی ظلمانی. آن یزید و اراذل و اوباشی که در ذیل او هستند و اذناب او با آن سبوعیت و وحشی گری که می کنند. این می شود جنبه ی ظلماتی. در مورد این توضیح بدهیم؟ نه. چرا؟ نیاز نیست. چه طور مگر؟ ما هر چه می شنویم همین را می شنویم. این ها این کار را کردند، این جور بود و... بسیار خوب. حالا این عاشورا جز آن جنبه ی وحشی گری هیچ چیز دیگری نداشته؟ بسیار خوب. از این فضا بیایید بیرون. بیایید این طرف. چند تا دانه خیمه. هفتاد و دو تا مرد. هشتاد و چهار تا زن و بچه و امام سجاد (علیه السلام) با آن وضعیت جسمی عجیب و غریب. که در درباره عبیدالله زیاد وقتی عبیدالله از دست امام سجاد (علیه السلام) عصبانی می شود و می خواهد او را بکشد، کسی می گوید این مریض است خودش می میرد. این قدر امام سجاد (علیه السلام) حالشان بد بوده و این قدر تب داشتند و ظاهرشان برافروخته بوده. بیایید فضای این طرفی. اصلاً آن سی هزار تا را ول کن. به این سمت نگاه کن. در این مجموعه خیمه ها، در رفتار این آدم ها الآن تو چه می بینی؟ در مورد این ها اگر بخواهیم بحث کنیم نه می شود حقش را ادا کرد و نه الآن وقتش است. به این ها در مجموع نگاه بکنیم تا الآن می توانیم بگوییم که : «و ما رایتُ..» تکه ی دومش را نگه دارید. می آییم ظهر عاشورا. از صبح رفتار این ها را ببینید و تحلیل بکنید. نزدیک شدیم. قبل از ظهر. ظهر. نماز ظهر می خوانیم. بعد از ظهر و غروب. «... الا جمیلاً». ما که به این ها نگاه می کنیم می بینیم وقتی که می رسند به دربار ربوبی حق و می رسند به محضر باری تعالی، یک عشق بازی با خدا می کنند که انسان ولو دین نداشته باشد، نگاه بکند تحت تاثیر قرار می گیرد. که بعد به این می رسیم. این واقعاً شده؟ نگاه بکنید. ببینید غیر مسلمانان و غیر شیعیان و غیر دین داران چه چیزی درباره اش می گویند. ما آن طرف چه می بینیم؟ یک نهضت مقدس می بینیم. یکسری آدم با یکسری ویژگی ها از یک جایی راه می افتند، یک جورهایی می روند که ناخالص هایشان می روند و می روند تا به یک مجموعه ی خُلَّصی می رسند. دیگر هر چه می گوییم بروید، این ها نمی روند. مثلاً می گوییم چراغ ها خاموش بروید. نمی روند. چراغ ها را که روشن می کنند یک حرف هایی می زنند که آدم وقتی می خواند احساس می کند اینجا معلوم می شود که خداوند می فرماید : « انی اعلم ما لا تعلمون» من یک چیزهایی در مورد این مخلوق می دانم که شما ملائک نمی دانید. بعد آن ها مجبور شوند بگویند: « سبحانک لا علم لنا الا ما علّمتنا» ما به این جمع که نگاه می کنیم به ملائک می گوییم بیایید نگاه کنید با وجود این ها نروید به خدا بگویید که : «ا تعجل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدک و نقدس لک» تقدیس و تسبیح می خواهید این ها. به این ها گفته اند فردا قرار است قطعه قطعه شوید ببینید نشسته اند، بعضی هایشان دارند با هم دیگر می گویند و می خندند. طرف آمده می گوید امشب شبِ گفتن و خندیدن است؟ بعد آن پیرمرد با آن چهره ی نورانی می گوید هیچ شبی در عمرم این قدر شاد و خوشحال نبودم. سی هزار نفر را نگاه کن. بعد سابقه ی این ها را که می دانی؟ آره می دانم. آدم هایش را هم که می شناسی؟ آره. می شناسم. پس چرا این قدر خوشحالی؟ ما به این روند با این آدم ها و این رفتارها می گوییم : نهضت مقدس. در جریان عاشورا ما باید در مورد این حرف بزنیم. 60 روز سخنرانی روزی 2 ساعت. موضوع: نهضت مقدسی به نام عاشورا. نهضت مقدسی به نام عاشورا؟ آره. موضوع سخنرانی چه هست؟ حالا تشریف بیاورید با هم بحث می کنیم. ما می خواهیم بحث بکنیم که چرا این نهضت مقدس است. اینجا فقط سر تیتر است. برای چه مقدس است؟ تک تک این آدم ها، بعضی وقت ها این که این آدم اصلاً چه شد که آمد اینجا؟ اصلاً آن ویژگی، آن نقطه ی نورانی که در توبه گفتیم، کدام نقطه ی نورانی در وجود این بود که امام حسین (علیه السلام) دست می اندازد او را می کشد و می آورد؟ بابا این طرفدار پر و پا قرص خلیفه ی سوم بود. شما صبر کن با من. الآن این را می خواهی جذبش بکنی؟ می خواهم جذبش کنم، بعد می بینی برگردد چه کار می کند. یعنی خود این سردمدار عشق بازی می شود. یک جانب لشکر را همین زهیر باید نگه دارد. این نهضت مقدس چیست؟ نهضت مقدس چه ویژگی هایی دارد؟ اصلاً چه می شود که یک نهضت مقدس می شود؟ شرایط تقدس یک نهضت را ببینیم چه ها هست.

(سوال: راجع به مقدس بودن نهضت که گفتید الآن بحث یاران که شد، یاران امام حسین (علیه السلام) در عاشورا از یاران امام زمان (عجل الله فرجه الشریف) هم برترند؟ - این که می گویید یاران امام حسین (علیه السلام) جایگاهشان کجاست، به فرمایش خود حضرت نگاه کنید. حضرت چه می گوید؟ و از آن طرف هم ما در مقام مقایسه نیستیم. الآن ما بدانیم کدام بالاتر است چه چیزی گیرمان می آید. سوال: آخر الزمان نفاق بیشتر است شرایط سخت تر است. – آره شرایط عمومی حفظ دین و ایمان سخت تر است اما این که در تک تک یاران بخواهیم بررسی کنیم، این مقام، مقام خدایی می خواهد که بررسی کند که این با آن، این با آن، بسنجیم. سوال: این که حضرت امام (رحمة الله علیه) می فرمایند که بعضی رزمنده ها از بعضی از یاران امام حسین (علیه السلام) برترند... – کجا چنین چیزی گفته اند؟ امام (رحمة الله علیه) می گویند رزمنده ها از یاران امام حسین (علیه السلام) بالاترند؟ سوال: می گویند رزمنده های من در جبهه های هشت سال از بعضی از اصحاب امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا بالاترند. – بیاورید ببینم کجا امام (رحمة الله علیه) این را گفته اند. اصلاً بحث این است که آن گزاره ای که یک نفر را بالاتر می برد و پایین تر می برد را مگر ما می فهمیم که چیست. ولی من می خواهم بگویم این بحث ما به ازا ندارد. دانستن اش فایده ای ندارد. سوال: بحث تک به تک نمی کنم. منظورم همان شرایط است یعنی منظورم این است که .... – به فرموده امام حسین (علیه السلام) آن شرایط گویا خاص بوده. فرمایش حضرت این است. سوال: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که در آخر الزمان ......{مفهوم نیست} – خیلی بالا ندارد. من نمی گویم بالاترین هستند که. دنبال مقایسه آدم ها با هم نباشید.)

یک نهضت کی مقدس می شود؟ خودش چه ویژگی هایی داشته باشد؟ رهبرش چه ویژگی هایی داشته باشد؟ و چه ثمراتی داشته باشد؟ این را عنایت بکنید که این بحث را بتوانیم امروز تمام کنیم. از حیث خود نهضت، یک نهضت کی مقدس می شود؟ وقتی که به خاطر انسانیت باشد. به خاطر انسانیت نه منافع قومی، قبیله ای، نژادی و غیره. یک نهضت کی مقدس می شود؟ وقتی به خاطر انسانیت باشد. امام حسین (علیه السلام) مال کدام قوم است؟ قومیت حضرت در قیام او چه تاثیری داشت؟ هیچی. قبیله اش؟ نژادش؟ همشهری هایش؟ هم وطن هایش؟ کدام تاثیر داشتند؟ هیچ. حتی هم مذهب ها و هم دین هایش. نه. امام حسین (علیه السلام) قیام کرد به خاطر انسانیت. نتیجه چه شد؟ نتیجه این شده که چه کسانی از حضرت الگو می گیرند؟ بنی هاشم؟ سادات؟ عرب ها؟ شیعیان؟ سنی ها؟ مسلمان ها؟ دین دارها؟ یا انسان ها؟ انسان ها از امام حسین (علیه السلام) الگو می گیرند. وقتی نگاه می کنی از ادیان مختلف و غیر ادیان آدم های متعدد و متکثری در مورد امام حسین (علیه السلام) صحبت می کنند: او الگوی ماست ما از او یاد گرفته ایم. باید به او اقتدا کرد. مثل او نمی شود پیدا کرد. یک نهضت وقتی مقدس می شود که این جوری باشد. امام حسین (علیه السلام) این جوری بود. دو. مبتنی بر درک عمیق مسائل باشد. شما می خواهی یک حرکتی بکنی، شرط اول این است که فضا را خوب بسنجی ببینی بهترین کاری که الآن باید بکنی چیست. امام حسین (علیه السلام) یک نگاه به فضا می کند ببیند ما توی چه فضایی هستیم. می بیند دشمن اصرار دارد بیعت بگیرد. چرا؟ چون اگر این سه چهار نفر بیعت نکنند استخوان لای زخم می ماند. از آن طرف می داند که اگر بیعت نکند این ها بر خلاف زمان معاویه برای شهادت حضرت آمادگی دارند. بکشند، هدر. تمام. می داند که اگر بکشند برای خون او در مدینه ارزشی محتمل نیست. از آن طرف تبلیغات وسیعی را راه انداختند، وسیـــع، که بله پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: هر کس علیه خلیفه ی مسلمین ایستاد با شمشیر او را بزنید ولو این که از خاندان من باشد. این روایت ها را دارند نشر می دهند و می گویند امام حسین (علیه السلام) خارجی است و ... این ها را می داند. از آن طرف امام حسین (علیه السلام) می داند که این ها اگر بخواهند او را بکشند قطعاً به سلاح دین مجهز می شوند. مذهب علیه مذهب. همین کار را هم کردند و رفتند از شریح قاضی حکم دینی گرفتند. همه ی این ها را می داند. باید اگر می خواهد قیام بکند، همه چیز را بداند. تا بهترین تصمیم را بگیرد تا در نتیجه به بهترین محصول برسد. آقای امام حسین (علیه السلام) درک عمیقی از مسائل داشت؟ اصلاً نمی خواهیم بگوییم داشت یا نداشت. همین قدر بگوییم که امام حسین (علیه السلام) خون خودش را قطره ای چند فروخت؟ یعنی امام حسین (علیه السلام) برای به دست آوردن چنین هدف عظمایی و محقق کردن آن چه می توانست بدهد؟ اگر می خواستیم مادی حساب کنیم، هیچی در عالم نبود که حضرت بتواند این کار را بکند. خونش را داد، قیمت خون امام حسین (علیه السلام) چه بود؟ این بود که مسیری که تا ده بیست سال دیگر می خواست کار اسلام را تمام بکند، خورد زمین. اسلام به حرکتش ادامه داد. آمد جلوتر گسترده شد، کار به جایی رسید که قرار است این اسلام کل عالم را ان شاءالله بگیرد. این درک عمیق مسائل یعنی نگاه بکنی، فضا را بشناسی، زود تصمیم نگیری. بهترین تصمیم را با لحاظ جمیع شرایط بگیری. سه. تک بودن. تک بودن یعنی چه؟ آن هایی که مخالف بودند چه کار می کردند؟ مثلاً وقتی از امام (علیه السلام) بیعت خواستند چهار نفر بیعت نکردند: عبدالرحمن بن ابی بکر، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و اباعبدالله الحسین (علیه السلام). عبدالرحمن بن ابی بکر خارج می شود از مدینه و در راه مکه می میرد. هیچی. عبدالله بن عمر چه کار می کند؟ گوشه گیر می شود. حتی دارد که امام حسین (علیه السلام) وقتی می خواهند خارج شوند، می آید به حضرت می گوید آقا نروید و فلان. حضرت می گوید که باید بروم. می گوید که اجازه دهید پس من آن موضعی از بدن شما را که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) می بوسیدند، ببوسم. بعد سینه ی حضرت را می بوسد و کلی هم گریه می کند. ولی گوشه گیر می شود. همین آدمی که با امیرالمومنین بیعت نمی کند و می گوید من وقتی با شما بیعت می کنم که همه بیعت کرده باشند، وقتی حجاج می آید چه کار می کند؟ می رود می گوید من باید با شما بیعت کنم تا یک شب هم بدون بیعت نباشم. او هم پایش را دراز می کند می گوید همان دم در با پا بیعت کن برو. این منش عبدالله بن عمر است. آن نفر بعدی که بیعت نمی کند، عبدالله بن زبیر است. او چه کار می کند؟ او می آید خودش را پشت کعبه و امنیت حرم الهی مخفی می کند. وقتی حضرت می خواهند خارج شوند به او می گویند از جدم رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) شنیدم که کسی مثل قوچ می آید خودش را پشت حریم امن الهی قایم می کند و قداست مکه را از بین می برد. او را می گویند. بعد جالب است به امام حسین (علیه السلام) می گوید نروید و فلان. بعد حضرت به اطرافیان می گویند هیچ کس به اندازه ی این از رفتن من خوشحال نیست. چرا؟ چون من تا اینجا هستم کسی به این توجه نمی کند. حالا او چه جلبکی بوده بماند. شب سر می گذاشته به سجده بعد نماز عشا تا صبح. یک عوام فریبی هایی دارد. یعنی این عبدالله بن زبیر یک سوپر پدیده است. خود این اعجوبه. همین آدمی که زبیر بیچاره را تا قعر جهنم برد، تحویل داد کلید در آن قفس بدبخت را هم گرفت و قورت داد. تا طبقه ی هفتم بردش. امام حسین (علیه السلام) چه کار می کند؟ یکی گوشه گیر شده آن یکی رفته قایم شده بقیه ی آن های دیگر هم که بی طرفند. حضرت یک کار خاص انجام داد. آمد وسط میدان. آمد آمد آمد. هی کشاند خودش را. حالا چه جوری بماند. در بحث ها ان شاءالله اشاره می کنیم. راه می افتد از مدینه با آن به عبارت امروز ما تابلوبازی، توی وداع گریه می کند چنین و چنان، بعد خائفاً یترقب خارج می شود. ضمن این که در تحلیل شخصیت می بینید که حرف هایش را می زند. خارج می شود می آید مکه. در مکه می ماند حرف هایش را می زند. توی منا. در عرفه. روز هشتم که دیگر همه می خواهند بیایند، چون آن موقع مثل الآن که نبود که مدینه اول و مدینه آخر، مردم خودشان را روز هشتم می رساندند اعمال را انجام دهند، دیگر ویزا و این ها نمی خواسته که. روز هشتم که بیشترین تعداد، آن موقع هم دقیقه ی نود همه می آمدند، دارند می آیند امام (علیه السلام) صاف از وسط جمعیت می آید بیرون. می آید خودش را می کشد و می کشد و می کشد تا یک جایی آن جا به نوعی قشنگ چشم ها را متوجه می کند. می آید در بلندی که همه ببینند، بعد خودش را تقدیم می کند. این تک بودن مثل نور... همه جا تاریک است یک چیزی مثلاً فرض بفرمایید فشفشه ای از وسط تاریکی رد بشود چشم را خیره می کند. امام حسین (علیه السلام) یک کاری از سنخ کار بقیه انجام نمی دهد. این چه ویژگی دارد که بقیه ندارند؟ کاری که حضرت انجام می دهد تک است چون باید توجهات به او جلب بشود تا هدف او محقق بشود. به جهت رهبری چه نهضتی مقدس است؟ روح ایجاد کننده ی نهضت مقدس باید بزرگ باشد. این کار از آدم بزرگوار بر می آید. آدم کوچولو، آدم ریزه پیزه عُرضه ی ایجاد نهضت مقدس ندارد. کار می کند یک حرکتی و یک تلاشی. اما این که این به یک جایی برسد که بتواند فضای جامعه اسلامی را منقلب بکند. نه خیر این از یک آدم معمولی بر نمی آید. اینجا دو تا نکته را باید بگوییم این بزرگ بودن روح ایجاد کننده یا بزرگواری روح اباعبدالله الحسین (علیه السلام) به چه بند است؟ به دو محور. اولاً کلید شخصیت امام (علیه السلام) عزت طلبی است. به چه معنا؟ ببینید هر آدمی یک کلید شخصیتی دارد. یعنی ویژگی های متعدد دارد اما یک ویژگی اش بارز و توچشم است. مثلاً ویژگی های یک دو سه چهار پنج، این خانم مثلاً صبرش کلید شخصیتی اش است. آن خانم حسن خلقش خیلی بارز است. هر کسی یک ویژگی ای. یعنی مجموعه ویژگی های یک آدم را که نگاه می کنی، کدام صفتش بارز می شود؟ به مناسبت شرایط، به مناسبت شخصیت. کلید شخصیت امام (علیه السلام) چیست؟ عزت طلبی و حماسه. شما حرف ها را نگاه کنید. حضرت در مدینه تحت فشار قرارش می دهند که باید بیعت کنی. حضرت می گوید من بیعت نمی کنم. حالا با چه عبارتی؟ اول دارد که گویا با عبدالله بن زبیر در مسجد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته اند، می گویند که ولید بن عتبة بن ابوسفیان والی مدینه با شما کار دارد. عبدالله بن زبیر می گوید که چه کار دارد؟ حضرت می گوید احتمالاً بیعت می خواهد. حضرت راه می افتند بروند، به حضرت اباالفضل العباس (سلام الله علیه) و بنی هاشم می گویند شما با من بیایید بیرون می ایستید با شمشیر، من صدایم را بلند کردم می ریزید داخل. امام حسین (علیه السلام) می خواهد خونش مفت ریخته نشود. در کاخ ولید بن عتبه. بعد بگویند آنجا حضرت داشت صحبت می کرد یکباره چاقو درآورد که ولید را بزند او هم از خودش دفاع کرد. و این جور شد. حالا ما دیه را هم می دهیم ولی کار خوبی نکرد حسین بن علی (علیه السلام) که می خواست والی را بکشد. و السلام. حالا بیا و ثابت کن که . حضرت رفتند داخل و ولید گفت شما بیعت کن. حضرت گفتند که بیعت مثل منی باید در جایی باشد که همه باشند و شلوغ پلوغ و تشریفات و این ها. گفت آره راست می گویی. شما اینجا تنهایی بیعت کنی هیچ کس نیست که ببیند. حضرت گفتند پس با اجازه. آمدند که بیایند بیرون، مروان حکم ملعون ایستاده بود گفت این از اینجا برود بیرون دیگر بیعت نمی کند. دارد که حضرت یک دانه زدند به سینه اش و گفتند تو دیگر حرف نزن. اصلاً کلاً اول اسلام بساط جلبک به راه بود. جلابکه در مناطق مختلف صاحب حضور بودند. بعضی وقت ها شده یک بحثی است یک نفر یکهو می آید وسط بحث، آدم واقعاً نمی داند چه بگوید به این. تا الآن ما داشتیم بحث می کردیم شما کدام قسمت پیاز تشریف داشتید؟ عبارات مختلفی گفتند. دو تا جت در حال مصاحبت هستند مثلاً آن برادر بالگردمان تشریف نمی آورند آنجا تتق تتق حضور پیدا کنند. اینجا برخی می گویند حضرت همین جا هم گفت برخی هم می گویند در جای دیگری مروان به حضرت گفت من خیرخواه توام بیا و بیعت کن. حضرت این را در همان کاخ هم می آورد که : « مثلی لایبایع مثله» مثل منی با مثل یزید بیعت نمی کند. بعد که می آیند بیرون، مروان می گوید برای چه بیعت نمی کنی؟ حضرت می فرمایند: «و علی الاسلام السلام اذ قد بُلیَتِ الامة براعٍ مثل یزید» باید فاتحه ی اسلام را خواند، اگر این امت به حاکمی مثل یزید گرفتار شود. این اصلاً حدش این نیست. چه طور من با این بیعت کنم؟ بیعت نکردن یک بحث است، حرف زدن یک بحث است. حضرت وقتی که حرکت کنند، (به او) می گویند شهادت و فلان و این حرفها. حضرت می فرمایند: «لا اری الموت الا سعادة و لا الحیاة مع الظالمین الا برما» من این مرگ را جز سعادت و نیک بختی نمی بینم. و زندگی با این افراد و ظالمین را جز پستی و دنائت. من بایستم کنار این ها زندگی کنم که به هر قیمتی زندگی بکنم؟ وقتی می رسند به کربلا حضرت می فرمایند که: « الا ان الدعی بن الدعی قد رکزنی بین اثنتین بین السله و الذلة» این کسی که نه خودش طهارت مولد دارد و نه پدرش، این من را مخیر کرده بین این که یا کشته بشوم یا ذلت را بپذیرم. و ادامه حضرت می گویند ما مال کجاییم. من مال دامنی هستم که آن دامن تسلیم در برابر ظلم را به من یاد نداده. من از کدام دامن بلند شدم؟ اگر ما ظلم پذیر بودیم که مادرمان آن طور به شهادت نمی رسید. وقتی نگاه می کنی به نوع حرف زدن حضرت، وقتی که در مورد مردم صحبت می کند، می فرمایند که : «الناس عبید الدنیا» آقا! یک جور حرف بزن مردم جذب بشوند. نه خیر. «الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوطونه ما درّت معائشهم فإذا محصّوآ بالبلاء قلّ الدیّانون» آقا خب یک چیزی بگو این ها خوششان بیاید جذب شوند. می خواهم جذب نشوند. «الناس عبید الدنیا» این ها بنده ی دنیایند و دین لق لقه است. الآن نان در دین است می گوییم فردا نان در دین نیست نمی گوییم. دین را احاطه می کنند، دین نان بدهد هستند. کافی است یک امتحانی از راه برسد، آن هایی که پای دین می ایستند کم می شوند. برخی اقوال هست که می گوید آن هایی که از مکه با حضرت حرکت کردند بالای هزار نفر بودند. ذره ای حرف نمی زنند. آقا بمانید ان شاءالله حکومت تشکیل می دهیم. نگران نباشید. بهشان نگویید که مسلم شهید شده. مسلم گفته بیایید که همه چیز رو به راه است. مطلقاً. مطلقا. شب عاشورا هم می گوید می خواهید بروید بلند شوید بروید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم.

حالا این که ما یک کاری بکنیم که مردم جذب شوند. نه. مردم را نرانیم. نه. این ها بیشتر باشند. نه. اتمام حجت می کند بعد می رسد روز عاشورا. روز عاشورا امام حسین (علیه السلام) چه طوری شعار می دهد؟ الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله و تسبیحی که ما داریم. امام حسین (علیه السلام) از صبح می گفت آقا یک کم آب بدهید ما بخوریم. شما شعارهای امام حسین (علیه السلام) را نگاه کن. آخر این حرف ها به این شعارها می خورد؟ که حضرت از صبح همه اش می گفت به من آب بدهید. آقا یک آدم را تصویر می کنید شما باید بین این حرف و آن تصویر یک سنخیت و رابطه ای ببینید یا نه. کلید شخصیت امام (علیه السلام) عزت طلبی است. آن برزگواری مال این عزت طلبی است. دوم. امام (علیه السلام) فارغ از امام بودن یک شهید است. شهید یک منطقی دارد. ان شاءالله عمری باقی بود در مقاله ی شهید به این خواهیم پرداخت. شهید یک منطقی دارد. اولاً کشته می شود در راه یک هدف مقدس. امام حسین (علیه السلام) این منطق را دارد؟ ببینید. حضرت کشته ی چیست؟ « انی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و انما خرجتُ لطلب الاصلاح فی امة جدی. ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اَسِیرُ بِسِیرةِ جَدِّی وَ اَبِی » هدف از این مقدس تر؟ برای تبلیغ، برای امر، برای نهی، برای اصلاح من برای این ها حرکت کرده ام. حضزت یک شهید است، منطق شهید، منطق بزرگواری است. اما این که ابی عبدالله (علیه السلام) دارد؟ فارغ البال و خالی الذهن بروید ببینید واقعاً دارد یا ندارد. آیا امام حسین (علیه السلام) واقعاً در راه هدف مقدسی کشته شد یا نه؟ راه افتاد برود جکومت تشکیل بدهد رودست خورد. یزید زرنگ تر بود. حضرت اگر برای حکومت می خواست برود، می رسیم ان شاءالله هفته های آینده، آیا واقعاً دعوت مردم کوفه دلیل اصلی قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) بود؟ اصلاً امام حسین (علیه السلام) این که می خواهد چه کار کند را بعد از مرگ معاویه گفته؟ بروید به خطبه ی حضرت در منا بعد از مرگ معاویه مراجعه کنید. بعد می بینید که امام حسین (علیه السلام) از کجا منطقش منطق شهید است. دوم جاودانگی یافتن. منطق شهید این است که جاودانه بشود. به واسطه ی هدفی که دارد خودش را به یک چیزی گره می زند که آن ماندگار است. این هم که به او گره می خورد این هم ماندگار می شود. امام حسین (علیه السلام) ماندگار شده یا نشده؟ نیاز به توضیح است؟ ان شاءالله از سه شب دیگر دوباره بساط برپا است. خواهید دید. از سه شب دیگر شب اول محرم ان شاءالله می بینید که امام حسین (علیه السلام) جاودانه شده یا نشده. این قدر جاودانه شده که امام (رحمة الله علیه) بدون هر گوه تعارفی می فرمایند که : این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است. اسلام را. اصل اسلام را. نه فقط شیعه را. اصل اسلام در گرو این است. این روحیه ی حماسه و جهاد و مبارزه و تلاش و هیجان و ظلم ستیزی مال این است. این را بگیر. دین که فی نفسه خطر ندارد. اسلام ناب آمریکایی. این قدر نماز بخوان. اصلاً من از طرف آمریکایی ها می گویم به شما چه که در غزه چه خبر است؟ به شما چه میانمار چه خبر است؟ به شما چه آنجای دنیا چه خبر است؟ به شما چه تو سوریه چه خبر است؟ شما سوریه را بی خیال شو ما یک اشانتیون برایتان داریم. یک جانماز برایتان می سازیم نماز را که شرع می کنی مهر امین چیه بگو نماز امین، چه جوری است نماز امین؟ یعنی تو الله اکبر می گویی ارور می دهد. می گوید کاف ات خوب نبود. دوباره بگو. الله اکبر. بعد اکسلنت می دهد. عالی بود. ادامه بده. کانتینیو. ما اصلاً نمازتان را برایتان درست می کنیم . برای روزه. یک دستگاههایی برای افق و غروب و طلوع خورشید برایتان اختراع می کنیم یعنی یک میلیاردم ثانیه بدهد که شما کی روزه ات را باز بکنی. مساجد را تجهیز می کنیم با پول خودمان. اصلاً مهندسان آمریکایی را مسئول می کنیم مساجد را بسازند. ولی خب در قبال آن جانماز سوریه را بی خیال شو. برای آن ساعته غزه را بی خیال شو. این تکه ی اسلام را بگیرید، واقعاً چه گرفتاری دارد اسلام؟ الآن ما توی خانه نماز بخوانیم همین جور اشک اشک. آمریکا می گوید خدا قبول کند. اوباما می گوید ما را هم دعا کنید. ولی حالا دو رکعت نماز خوانده ایم نگاه می کنیم به غزه. حالا غزه را ولش کن. آقا نماز بالاتر است یا غزه؟ الصلاة عمود الدین. این را اوباما می گویدها. اگر الصلاة عمود الدین است که ول کن غزه را. نه خیر. اگر غزه نباشد این عمود الدین یک عمود پوسیده ی واهی است. فوت بکنید کلش می ریزد پایین. ما برای جاودانه شدن اسلام از محرم داریم کمک می گیریم. جاودانه شدن امام حسین (علیه السلام) را ول کن. امام حسین (علیه السلام) خودش جاودانه نشد. امام حسین (علیه السلام) آمد خودش را گره زد به اسلام. به واسطه ی خودش اصل اسلام را تثبیت کرد و رفت. سه. نورانیت دادن به جامعه. ما همین الآن هم که نگاه می کنیم پیکر مطهر شهدا که می آید، یک شهید گمنام، هر چند که این ها اسماً گمنامند اما مهم نیست در زمین کی اسم ها را می داند، یک جای دیگر هست که آن ها از ما خیلی شناخته شده ترند. برخی هاشان هم یک وقت ها می آیند بگویند ما شناخته شدیم تا ما خیلی گمنام و نامدار را با هم قاطی نکنیم. یک نمونه اش همین شهید ابوطالبی که همین ایام شنیدید که آن بزرگوار چه کار کرد. می خواهم چه بگویم؟ می خواهم عرض کنم که نورانیت دادن به جامعه یعنی این که الآن یک شهید که می آید در یک خیابان تشییع می کنند انگار یک عطری را از توی این خیابان می گذرانند که شما نخواهی هم بویش بهت می رسد. حالا الحمدلله که مردم ما پای این چیزها هستند. اگر ما واقعاً منطق شهید را نورانیت دادن به جامعه بدانیم، امام حسین (علیه السلام) نوری به جامعه داد؟ عرض کنم تا شما نور را بگویید چیست و جامعه را بگویید کجاست. اگر جامعه را کل جامعه ی بشری حساب می کنید، آره. به کل جامعه ی بشری داد. نور چیست؟ حیات جزو نور حساب می شود؟ امام حسین (علیه السلام) به جامعه ی بشری حیات داد. به کل انسانیت گفت که اگر ظلم دیدید، یک شعار مشترک داشته باشید آن هم چیست؟ «هیهات منا الذلة» اصلاً ربطی به دین ندارد. کسی ظلم می کند، بزن. برای چه ظلم می پذیری؟ تو که مظلومی همان قدر مقصری که ظالم مقصر است. اگر ظلم را با رضایت بپذیری و همین جور نگاه کنی و ماست باشی. حضرت به جهت رهبری بزرگواری دارد. یک. چون عزت طلب است. دو. از یک منطق تبعیت می کند که آن منطق منطقِ بزرگواران است. سومین ویژگی تقدس یک نهضت از جهت ثمره است. یک نهضتی که اتفاق افتاده چه ثمره ای داده؟ از جهت ثمره، عمق و میزان ارتباط آن با هدفی که برایش اقدام شده. شما یک نهضتی را راه می اندازید خیلی هم تلاش می کنید، آدم خوبی هم هستید. اما نتایجی که به بار می آید با هدف گذاری اولیه شما سنخیت ندارد. یا این اهداف به آن میزانی که شما برنامه ریزی کردید، اهداف را محقق نمی کند. شما به حداکثر نتیجه نمی رسید. عمق و میزان ارتباط آن با هدفی که برایش اقدام شده است. این ثمره ی قیام اباعبدالله الحسین (علیه السلام) چه قدر ارتباط دارد با هدفی که حضرت برایش حرکت کرد؟ هدف را ببینیم چه بود؟ حضرت می گوید : من حرکت می کنم که چه اتفاقی بیفتد؟ امر و نهی بکنم. راه می افتم که اصلاح بکنم. راه می افتم که تبلیغ بکنم. مردم از وضعیت موجود خارج بشوند و به وضعیت مطلوب برسند. برای این ها حرکت می کند دیگر. درست است؟ این ها محقق شد یا نشد؟ اهداف قیام را گفتیم دوباره توضیح نمی دهیم. جامعه ی اسلامی شخصیت پیدا کرد. اسلام و خلافت از هم جدا شدند که رفتار خلیفه به پای اسلام نوشته نشود. اسلام از مهلکه ی یزید هم عبور کرد تا ما گرفتار این نشویم که عملاً یزید بتواند طبق محاسبه ی خودش اسلام را در همان فضای قرن اول هجری به فراموشی بسپارد. اگر ان شاءالله عمری باقی بود هفته ی آینده وارد علل خارجی می شویم. چند تا سوال پرسیدند که اگر لطف کنید من این ها را جواب بدهم. اگر لطف کنید سکوت کنید.

* لطفا کتاب اخلاقی درباره ی امام حسین (علیه السلام) برای نوجوانان معرفی کنید.

باید بگردید. حاضر الذهن نیستم. از این NLI کتابخانه ی ملی بروید بگردید.

* من شنیدم که امام حسین (علیه السلام) در کربلا اگر دو متر زمین را می کندند به آب می رسیدند.

کی چنین چیزی گفته؟ اگر بود که خب حضرت می کندند و به آب می رسیدند.

* جواب افرادی که می گویند بعضی از افرادی که در جبهه بودند تحت تاثیر قرار گرفته اند، و خود را روی بمب و ... انداخته اند.(خودشان را روی بمب که نمی اندازند. روی مین یا سیم خاردار) و شهید شده اند. و به عبارتی تحت تاثیر اشعاری که مداحان می خوانند راه را برای دوستانشان باز می کردند. جواب این افراد را باید چه داد؟

«فاذا مروا باللغو مرّوا کراما» «و عباد الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما»

* چرا امام حسین (علیه السلام) مانند امام رضا (علیه السلام) با گذاشتن شرط و شروط بیعت را نپذیرفتند؟

اصلاً یزید شرط و شروط نداشت. می گفت بیعت می کنی بعد هم مثل بقیه هر کاری کردم می گویی چشم.

* در مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) اگر برای آمرزیده شدن گناهان که امام حسین (علیه السلام) واسطه شوند، گریه کنیم ایرادی دارد؟ بی احترامی است؟

نه. بی کلاس است.

* چرا ترماه به امام گفت که ما به کوه های (نامفهوم) بیاییم تا ظرف کمتر از ده روز از قبیله ی طی بیست هزار نفر طاعی را گرد شما فراهم آورم. اما امام (علیه السلام) این گونه پاسخ داد که : بین ما و کوفیان پیمان و عهدی است که قدرت انصراف از آن را نخواهیم داشت. تا این که کار ما و آن ها با پایان رسد. چگونه می توان این گفته را برای دیگران توضیح داد با توجه به این که این گفتگو بعد از روبرو شدن کاروان با سپاه حر و معلوم شدن خیانت کوفیان بود؟

اولاً این که چنین چیزی را من نشنیدم در تاریخ. از آن طرف هم حبیب راه افتاد که برود افرادی را بیاورد که معدودی آمدند. و قرار نبود بیست هزار نفر بیایند. اما اگر این هم باشد امام حسین (علیه السلام) نمی تواند بر حسب احتمالات آنجایی که هستند را ترک بکنند که ما راه بیفتیم برویم یک جای دیگر که آنجا ممکن است به ما آدم برسد. حضرت مامور به وظیفه بودند یک. دوم این که آن ها اجازه ی این که حضرت از آنجا حرکت بکنند را نمی دانند. چون مامور بودند که امام حسین (علیه السلام) نه عقب برود و نه جلو بیاید و همان جایی که هست متوقف بشود.

* و سوال دیگری که در همین باب است این که چرا امام (علیه السلام) به خوابی که در مدینه دیده اند؛ کشته شدن خودشان و پیوستن به پیامبر (صلوات الله علیه و آله) در بهشت و به اسارت رفتن اهل بیت شان در پاسخ به کسانی که ایشان را از رفتن منع می کردند ارجاع می دهند؟

یک عده ای می آمدند می گفتند: نرو اینجور می شود. حضرت می فرمودند: این خواست خداوند است. یعنی این پاسخ را امام حسین (علیه السلام) به کسانی می داد که وقتی حضرت می فرمود خواست خدا این است که من شهید شوم، دیگر آن ها ادامه نمی دادند. یا این که می پرسیدند چرا خانواده را با خود می برید؟ حضرت می فرمود خدا می خواهد آن ها را اسیر ببیند، دیگر ادامه نمی دادند. دلیل احتجاج این بوده. خیلی متشکرم. خسته نباشید.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

1. تکان دادن ریش به منظور تایید [↑](#footnote-ref-1)